

نخست‌وزیر نیست که روزنامه‌ها را هر روز ببیند که چه نوشته‌اند و در صدد جلوگیری برآید. دبروزهم عرض کردم که ظرف آن دو سه روز از خواندن روزنامه‌ها به واسطه گرفتاری معذور بودم. وظیفه من نبود. مقاماتی که بر طبق قانون موظفند، دادسرای تهران و حکومت نظامی است که باید اقدام کنند.

رئیس: سؤال همان مطالب را عیناً سخنگوی رسمی دولت که در عین حال وزیر خارجه شما بوده در مینتینگ و روزنامه خود که ارگان دولت بوده بیان نموده. آیا آنها نیز بدون اطلاع شما بوده؟ اگر با اطلاع شما بوده، چه عکس‌العملی نسبت به‌گورنده آن ابراز داشتید؟

دکتر مصدق: دبروز عرض کردم که وزیر خارجه از توقیف و گرفتاری خودش سله‌ا عصبانی بوده؛ و یک نفری که عصبانی شود، در حال عصبانیت کارهایی می‌کند که شاید در غیر این حال نکند. روزنامه او ارگان دولت نبوده. به‌هیچ وجه من الوجوه نه از شخص خودم و نه از خزانه دولت به‌هیچ یک از روزنامه‌ها چیزی داده نشده. از مندرجات و بیانات او هم بنده بی‌اطلاع بودم.

رئیس: کفیل دربار را چرا توقیف کردید؟

دکتر مصدق: برای اینکه تصور می‌کردیم در این کودتا شرکت داشته. علتش این بود و علت دیگری نداشت.

رئیس: وقتی مصاحبه اعلیحضرت همایونی در بغداد انتشار یافت و حاکی از عزل شما و نصب تیمسار زاهدی بود، چه اقدامی کردید؟

دکتر مصدق: هیچ اطلاع از این مصاحبه اعلیحضرت نداشتیم. فقط جزو پرونده‌ای که در تهران تشکیل شده و برگه‌هایی که در پرونده بود، راجع به اقدام وزارت خارجه و سفارت ایران در بغداد یک گزارش دیدم که اعلیحضرت آنجا با نمایندگان انگلیس و آمریکا وارد شور شده‌اند. به‌هیچ وجه از مصاحبه اطلاع ندارم. یعنی شور هم بسببشید نشده. آن دو نماینده ملاقات کرده بودند. آنها شرفیاب حضور اعلیحضرت شده بودند.

رئیس: سؤال: اداره تبلیغات شما زیر نظر چه شخصی اداره می‌شود؟

دکتر مصدق: زیر نظر خود تبلیغات.

رئیس: و کی تبلیغات به آن دستگاه می‌داد؟

دکتر مصدق: سرپرست تبلیغات خودش اداره می‌کرد. کس دیگری به‌او سرپرستی نمی‌کرد.

رئیس: چه نقشه‌ای برای اداره امور بعد از ۲۵ مرداد داشتید؟

دکتر مصدق: آن روز یک قسمتی را عرض کردم و البته نوشته شد. نظر بنده این بود که روز سه‌شنبه هیئت وزیران را دعوت بکنم که ملاقات با هندرسن دست‌داد، نقشه و نظر این بود که روز چهارشنبه در جلسه عادی هیئت وزیران موضوع تشریف‌فرمایی اعلیحضرت که تمام قضایا از آنجا شروع شده و علت اصلی تمام این وقایع تشریف‌فرمایی بدون مقدمه و بدون ابلاغیه اعلیحضرت بوده، خواستیم که آنجا شور کنیم و مذاکره کنیم تا مگر وزرا نلگرافی می‌کردند به اعلیحضرت و با عده‌ای حضورشان شرفیاب می‌شدند که تکلیف را روشن می‌کردند. این نظر بوده و غیر از این نظری نبوده.

رئیس: منظور از فراندومی که در روز ۲۸ مردادماه دستور آمادگی استانداران و فرمانداران و بخشداران را برای اجرای آن صادر نکرده بودید، چه بوده است؟

دکتر مصدق: آن مرتبه هم که فراندوم کردیم، یک چند روزی که فراق‌العاده زیاد شد و طول کشید، برای این بود که منتظر تدبیر نا‌مأمورین بروند در محلات خودشان تا فراندوم بشود. این فراندوم هم بدون تصویب هیئت وزرا

نمی‌شد. همچنان که رفراندوم اول هم با تصویب هیئت وزیران به عمل آمد. مفسود از این دستور این بود که اگر اعلیحضرت بفرمایند که «نمی‌آیم». خوب، اعلیحضرت را که کسی نمی‌توانست مجبور کند که تشریف بیاورند. اگر می‌فرمودند «نمی‌آیم» به وسیلهٔ رفراندوم شورای سلطنتی تشکیل شود. هیچ نظری غیر از این نبود.

رئیس: شما خودتان الساعة اظهار داشتید که جلسهٔ هیئت وزیران را در نظر داشتید برای روز سهشنبه تشکیل داده و موضوع فرمان و عزیمت اعلیحضرت همایونی را بررسی نمایید. لیکن دستور رفراندوم را روز دوشنبه صادر نمودید.

دکتر مصدق: خیر. روز سهشنبه... عین حقیقت است که عرض می‌کنم و آن را فراموش نمی‌کنم. روز سهشنبه من به وزیر کشور گفتم که «اگر جلسهٔ هیئت وزیران شد و ممکن است لازم باشد رفراندوم بشود، شما دستور دهید که نقل و انتقالی نکنند» ایشان هم دستور خودشان را مطابق پرونده که موجود است و می‌توانید ملاحظه بفرمایید روز چهارشنبه ۲۸ دادند.

رئیس: سؤال: پس این بخشنامه و دستور قبل از تصویب هیئت دولت بوده؟

دکتر مصدق: عرض کردم ما که نگفتیم رفراندوم می‌خواهیم بکنیم. گفتیم مأمورین نقل و انتقالی پیدا نکنند که اگر هیئت‌وزیران تصویب نمودند و آن هم بعد از اینکه با اعلیحضرت به وسیلهٔ تلگراف یا مسافرت تماس گرفتند، در صورت ضرورت آنها در محل باشند که اگر لازم شد. چون دفعهٔ اول ده روز برای این کار موضوع رفراندوم عقب افتاد و ما گفتیم که مأمورین در محل باشند که پس از تصویب نامهٔ هیئت وزیران هر چه باید بکنند عمل شود.

رئیس: اگر خود را مقید می‌دانستید که از اعلیحضرت همایونی به وسیلهٔ هیئت وزیران کسب تکلیف و اجازه فرمایید پس دستور به ستاد ارتش که بفرماندهان ابلاغ شود که فرار شاه موجب نشت و انزجار شده و مردم را به احساسات خود واگذارید چه بوده؟

دکتر مصدق: اول از آقای رئیس ستاد ارتش سؤال فرمایید که این تلگراف پس از اینکه نوشته شده و قبل از اینکه مخابره شود، بمن نشان داده شده یا نه؟ چون من گفته بودم جواب بدهند ولی نگفته بودم چه جوابی بدهند. جملات آن را من درست نکرده بودم. از خودشان سؤال فرمایید که من آن را دیده بودم یا نه. اگر هم گفتند من دیده‌ام، قبول دارم؛ باز هم اعتراض نمی‌کنم.

رئیس: تیمسار ریاحی، پاسخ ایشان را بدهید.

سرتیپ ریاحی: جملات عین دستورات آقای دکتر مصدق است.

دکتر مصدق: اما تلگراف را قبل از مخابره ندیدم. به آقا عرض می‌کنم که آیا جملات آن را هم قبل از مخابره دیده بودم؟

رئیس: آیا صحیح بوده است که جملات عین نظر شما بوده است؟

دکتر مصدق: به خدا قسم نظرم نیست. ممکن است دستور داده باشم. ولی جملات به این ترتیب را نظرم نیست. اگر ایشان [اشاره به سرتیپ ریاحی] بفرمایند من همین طور گفتم، کاملاً صحیح است. چون از ایشان خلاقی تا روزی که با من کار کردند ندیدم.

رئیس: پس گفته‌های تیمسار نقی ریاحی را تأیید می‌کنید؟

دکتر مصدق: بعله. بشرط اینکه ریاحی را اذیت نکنید. [خندهٔ حضار]

رئیس: مدیر روزنامهٔ شورشی [«کریپور شیرازی»] یا شما چه ارتباطی داشته؟

دکتر مصدق: مدیر روزنامه شورش از ده سال قبل یعنی تقریباً دوره چهاردهم با بنده ارتباط داشته. یعنی اینکه افکار مرا او به واقع تقویت می کرده، در این اواخر به کرات از من وقت ملاقات خواسته و به او وقت نداده‌ام. کارمندان نخست وزیری چند نفری هستند که در این باب اطلاع دارند. مدیر روزنامه شورش حتی برای اعلانات دولتی هم هیچ وقت به دولت مراجعه‌ای نکرده. همیشه گفته است که من روزنامه‌ام را می‌خرند و احتیاج به اعلانات دولتی ندارم. ارتباط دیگری با بنده نداشته است.

رئیس: آیا شما مدیر روزنامه شورش را لایق آن می‌دانستید که در زمان نخست وزیری شما هم افکار شما را تقویت نماید؟

دکتر مصدق: بنده درباره این مطلب که او را لایق می‌دانستم، باید بگویم که این روزنامه‌ها هر کدام برای خودشان یک منبع عایدی داشتند. یکی از روزنامه‌ها منبع عایدش فحش بود؛ و روزنامه دیگری برای انتشار نظریات بنده، مورد علاقه مردم بود. در همین مجلس شورای ملی آن روز که توطئه قتل مرا دیده بودند، همین مدیر روزنامه شورش خودش را از آن طبقه بالا انداخته بود پایین و با اشخاصی که می‌خواستند مرا از بین ببرند نزاع کرده بود. اگر کسی به کسی عقیده داشت، باید حتماً آن شخص هم بگوید نظریاتش صحیح بوده است؟ روزنامه‌های مخالف دولت هم پولهایی می‌گرفتند و روزنامه‌های خودشان را اداره می‌کردند. در اینکه افکار عمومی با دولت بوده تردیدی کسی نداشت.

رئیس: مدیر روزنامه شورش در اظهارات خود گفته و حتی در روزنامه‌اش مکرر نوشته که فقط از شما حرف شنوی داشته و دستورات شما را اجرا می‌کرده است.  
دکتر مصدق: بله.

رئیس: چرا اجازه دادید به آن اندازه نسبت به مقام سلطنت اهانت نماید؟

دکتر مصدق: به هیچ وجه من الوجوه بنده با او ارتباطی نداشتم. این سه چهار ماه آخر دولت بنده، بنده چندین نفر شاهد دارم که او خواست به کرات مرا ملاقات کند. وقت ملاقات به او ندادم.  
رئیس: اگر به دستور شما نبوده، چرا جلوگیری نکردید؟ زیرا اولاً مدیران جرابد عموماً، ضاحیه جرابد طرفدار شما از شما حرف شنوی داشتند. قانون مطبوعات را نیز که اجرا می‌نمودید. می‌توانستید قدغن کنید اهانت ننمایند. نائبا اهانت به مقام سلطنت طبق قانون مجازات عمومی جرم و قابل تعقیب است. چرا تعقیب نکردید؟

دکتر مصدق: ریاست محترم دادگاه توجه نفرمودند که روزنامه‌ها هر چه می‌نوشتند، برای نفع خودشان بوده. آن چیزی را که مردم خریدار بودند، می‌نوشتند. من به روزنامه‌های که پول ندمم و کمک نکم، بنده چه نفوذی دارم که به آن توصیه کنم که چیز بد بنویسد یا ننویسد؟ صحیح است که روزنامه‌ها بد می‌نوشتند، ولی جلوگیری از آنها با داسرا بوده. من قانون مطبوعات نوشتم که راجع به اعلیحضرت همايون شاهنشاهی داهستان مستقلاً بدون شکایت، این فحش روزنامه‌ها را توقیف کند و محاکمه نماید. اگر نکردند مربوط به نخست وزیر نیست که مورد سؤال باشد. در این گونه مسائل یک عده‌ای بودند که تصور می‌کردند که چون این روزنامه‌ها از من تمجید می‌کردند. حرف مرا می‌شنیدند. یک روزی آقای وزیر دربار آمدند پیش من و گفتند: «شما توصیه کنید که شورش از من بد ننویسد» خندیدم و گفتم: «آن روزنامه است و کار من نیست.» از خود مدیر شورش بفرمایید پرسد که چند ماه بود در ایام اخیر که مرا ندیده.

رئیس: سؤال: یعنی می‌خواهید به این ترتیب اعتراض کنید نخست وزیر بوده‌اید که در منزل خود نشسته و ابداً از آنچه در خارج از خانه شما می‌گذشته بی‌اطلاع بوده‌اید؟ زیرا نه از موضوع رادیو، نه از مینینگ، نه از تلگرافات

وزارت خارجه و نه از مطبوعات، می‌گویید: «من اطلاعی ندارم.»

دکتر مصدق: آقا، در آن دو سه روز بواسطه حرکت بدون سابقه و حرکت بدون مقدمه، اعلیحضرت هیچ دستوری ندادند. شاه مملکت از مملکت می‌خواهند بروند نمی‌بایست به نخست‌وزیرشان، به مسئول مملکت، دستوری بفرمایند که «من می‌روم ده روز یا یک ماه دیگر برمی‌گردم؟» این حرکت بیسابقه اعلیحضرت که هیچ ابلاغیه‌ای هم ندادند، سبب شد که تشنج ایجاد شود. کدام دولت قوی بود که می‌فوانست جلوگیری از این تشنجات کند؟ بسته می‌خواهم عرض کنم که این از بزرگواری اعلیحضرت بعد است که یک عملی که کرده‌اند حالا باید اشخاصی را بیاورند و تحت محاکمه قرار دهند. این مسافرت سبب شد و تشریف‌فرمایی بدون سابقه بود که هر کسی را به خیال انداخت.

رئیس: اعلیحضرت هم‌پونی که قبل از عزیمت دستور شما را در ساعت یک صبح بعد از نصف‌شب ۲۵ مرداد صادر کرده بودند. در این صورت تکلیف شما روشن نبود؟  
مصدق: خیر. بنده با هزار دلیل عرض می‌کنم که آن دستخط نافذ نبوده. جای آن هم در ماهیت است که عرض خواهم کرد.

ساعت ۲/۲۰ ده دقیقه تنفس داده شد.

\*\*\*

در ساعت ۲/۵۰ مجدداً رسمیت جلسه اعلام گردید و رئیس اظهار داشت:

سؤال: آقای دکتر مصدق!

دکتر مصدق: بله.

رئیس: شما اعتراف کردید که دستور دادید و اصرار داشتید که چهار ارابه جنگی محافظ سعدآباد به تهران انتقال داده شود. اینک از شما سؤال می‌شود شما که به مناسبت وضع روز و عدم وجود امنیت یا به جهات دیگری از این قبیل از مدتها قبل منزلتان را عده زیادی سرباز و ارابه جنگی حفاظت می‌کردند و خود اعتراف نمودید که حتی در روزهای اخیر به سرتیپ ریاحی رئیس ستاد وقت دستور دادید باز هم ارابه جنگی و سرباز حتی شبانه به منزل شما بیاورند، چگونه راضی نبودید چهار ارابه جنگی کاخ سلطنتی را که از نظر موقعیت محلی دور از مراکز انتظامی یعنی شهرستانی، فرمانداری نظامی، ژاندارمری و غیره بوده است حفاظت نمایند؟

دکتر مصدق: اصلاً اگر درست توجه بفرمایید، تصدی من به وزارت دفاع ملی از این نظر بود که یک قوه زیادی در یک جایی نباشد که خارجها بتوانند از آن قوه استفاده کنند. بعد از اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی موافقت فرمودند که من وزارت دفاع ملی را عهده‌دار شوم، اولاً در کارهای این وزارتخانه هیچ کاری را غیر از مشورت با آن سه نفری که اعلیحضرت خودشان به من معرفی فرمودند نمی‌کردم. آن سه نفر اولین روزی که به این سمت معین شدند به عرض کردم چون در این وزارتخانه اطلاعاتی ندارم سه نفر مورد اعتماد خودشان را بفرمایید که با من مشورت کنند — این سه نفر یکی تیمسار سپهبد تقدی، یکی تیمسار آقا اولی و دیگری تیمسار سرلشکر بهارمست بودند. البته دو نفر از معاونین من هم که تیمسار سرلشکر مهنا و آقای سرتیپ نفی ریاحی بودند در این جلسات حضور داشتند. اینجا یک عرض لازم این است که عده‌ای که منتظر خدمت شدند، اینها را من به هیچ وجه یک نفرشان را نمی‌شناختم. در صورتی که به من دادند، سه برابر این عده برای منتظر خدمت شدن...

رئیس: از موضوع خارج نشوید. جواب موضوع را بدهید.

دکتر مصدق: همه اینها بهم مربوط است و از موضوع خارج نیست. هیچ چیز از موضوع خارج نیست... وقتی که بنده به سعدآباد می‌رفتم، چهار تانک که در جلوی قصر در باغی بود می‌دیدم. بعد دیواری هم کشیدند جلوی آن باغ که آن تانکها دیده نمی‌شد. البته آن روزی که به من خبر رسید، یعنی روز پنجشنبه یا درست یادم نیست چه روزی بوده، پنجشنبه ۲۲ مرداد با آقای سرتیپ ریاحی مذاکره کردم. به طوری که شاید عرض کرده باشم که «این مسئله کودتا خیلی شایع شده و شما در این باب چه عملیاتی می‌توانید بکنید؟» ایشان گفتند: «مطمئن باشید.» من گفتم «تقریباً اوتش گزاره شاهنشاهی را که تقسیم کردند به پنج تپ، آن وقت من خودم آنجا چهار تانک دیده بودم. اینها جزو این پنج تپ هستند یا نه؟» ایشان (شماره به سرتیپ ریاحی) گفتند: «بله. در تصرف وزارت دفاع ملی است.» بعد روز شنبه بیست و چهارم عصر آمدند پهلوی من و مذاکره می‌کردند که «این تانکها در تصرف این تپها نبود و در سعدآباد بود. دستور دادم که آنها را به تپها ببرند.» من به آقای امینی تلفن کردم جریان را به ایشان گفتم. ایشان هم گفتند: «به اعلیحضرت عرض کردم و اعلیحضرت فرمودند من حرفی ندارم.» ببخشید آقای امینی گفتند که «اعلیحضرت موافقت فرمودند.» پس من آقای امینی را خواسته و تشریف آوردم. گفتند: «اعلیحضرت نظرشان این است که از آنجا تانکها به صورت زنده‌ای خارج نشود.» من هم گفتم: «پس هر طور که صلاح دانستند بفرماید اطاعت شود و اجرا گردد.»

رئیس: سؤال این بود: با وضعیتی که خودتان تشریح نمودید، امینی برای منزل خودتان قائل بوده‌اید و در همین موقع دستور می‌دهید آن چهار تانک هم از کاخ سلطنتی سعدآباد به شهر آورده شود. آیا دربار شاهنشاهی به اندازه چهار ارابه جنگی احتیاج به محافظت نداشت که هم از شهر و هم از مقامات انتظامی دور بود؟ حتی اکنون در اظهارات خودتان اصرار خود را تأیید نمودید که بالاخره اعلیحضرت همایونی فرموده‌اند اقلاباً به نحو زنده‌ای از اینجا آنها را نبرند. منظور از سؤال این بود که چرا خانه شما احتیاج به محافظت و امنیت و تانک داشت. اما دربار سلطنتی نداشت؟ و چرا وجود چهار ارابه جنگی در کاخ سلطنتی موجب ناراحتی فکر شما بود؟

دکتر مصدق: در منزل من با تمام خطراتی که متوجه من بود، بین هفتاد یا هشتاد سرباز برای حفاظت بیشتر نبود. تانگی هم در منزل من به هیچ وجه نبود. فقط آن شیی که با تلفن بمن شخص مجهولی گفت امشب کودتا می‌کنند. من دستور دادم که همان شب تانک در خانه من بیاورند و از من و خانم دفاع کنند. در سعدآباد بیش از هزار نفر سرباز مسلح به شصت تیر بودند. خواستن تانک از آن محل از این نظر نبود که خدای تاخواسته کسی متوجه کاخ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شود.

من هیچ وقت فکر نمی‌کردم که چنین روزی در سعدآباد پیش بیاید. بر فرض اینکه پیش می‌آمد، تمام ارتش در تحت امر و اختیار اعلیحضرت شاهنشاهی بود. من هیچ نظری غیر از اینکه می‌دادا کودتایی بشود و این تانکها از آنجا بر علیه دولت به کار برود نداشتم. تا روز ۵ شنبه ۲۲ مرداد هم با اینکه از یک سال قبل می‌دانستم تانکها در آنجا است، صحبتی نکردم. موقعی هم که گفتم تانکها را بیاورند، ایامی بود که اعلیحضرت در خارج از مرکز تشریف داشته‌اند. طوبی است ریاست محترم دادگاه پیرسند از آن کسی که شب خانه من آمد تانک را از کجا و برای چه مقصود آورد؟ و آنهايي که روز ۲۸ مرداد خانه بلاذقاع مرا بمباران کردند، بگویند که این تانکها از چه جایی بوده. در اینجا کسی نظری نداشت. آیا تصور می‌شد که یک مردمی از شهر تهران بروند در سعدآباد هجوم به کاخ اعلیحضرت بیاورند؟ همچو تصویری معقول نبود.

رئیس: سؤال: با اینکه صحبت در این موضوع با وضعی که همه ماها در آن ایام مشاهده نموده‌ایم زاید است.

لیکن شما در بازجوییهای خودتان مخصوصاً اظهار کرده‌اید به رئیس ستاد وقت راجع به ارایه‌هایی که در سعدآباد بودند تذکره دادم که در آنجا چه می‌کنند و ایشان پاسخ دادند در اختیار وزارت دفاع ملی است.  
 دکتر مصدق: بله، همین طور است؛ و من خیالم راحت شد. بعد دستور دادم، یا آن شرحی که خودتان بیان کردید، به شهر بیاورند.

رئیس: اگر اشتباه نکنم، اظهار داشتید که همان شخص مجهول حرکت ارایه‌ها را به شهر و در اینکه در خیابان حسرت‌الدوله نانکها مفقود شده‌اند تذکره داده‌اند. در این صورت تأیید می‌شود مثل این است که وجود آن ارایه‌ها را در سعدآباد باعث نگرانی خود می‌دانسته‌اید. آیا چهار ارایه در کاخ سلطنتی و در اختیار شاهنشاه باشند. سبب ناراحتی فکر نخست‌وزیر باید باشد؟

دکتر مصدق: نیمسار راست محترم دادگاه توجه به آن جمل آخر عرایض فرمودید. به آقای سرنپ ریاحی گفتم که این نانکها در تصرف تبیها هست یا نیست؟ گفتند بله هست. روز شنبه آمدند و گفتند نیست. به شرحی که عرض شد و بدان جمل آخر عرایض که عرض کردم، توجه فرمودید. تحقیق بفرمایید خانه‌ها را با چه تانکی بمباران کردند و آن شبی که به منزل من آمدند و دستخط آوردند برای چه تانک آوردند. شما یک محاکمه یکطرفه می‌کنید. یعنی اینست که آنها هم آمده‌اند و خانه‌ها را بمباران کرده‌اند و دستخط اغلب حضرات را با قوه و زور یک ساعت بعد از نصف شب آورده‌اند، خلعت می‌دهید، نشان می‌دهید، ولی...

رئیس: از موضوع سؤال خارج نشوید.

دکتر مصدق: بسیار خوب. حالا که از سؤال خارج است، عرضی ندارم.

رئیس: آیا آن شبی که فرمان اغلب حضرات همایونی را به شما ابلاغ کردند، خانه شما بمباران شد و آیا صدای یک تبری بلند شد، یا تانک به منزل شما وارد شد، جز اینکه دستخط یا کمال احترام به شما داده شد و شما رسید دادید و بعد از آن، فرمان توقیف حامل فرمان را دادید؟

دکتر مصدق: آنها اطلاع نداشتند که در خانه من تانک هست. اگر در خانه من تانک نبود، مرا دستگیر می‌کردند. وقتی که آمدند و دیدند که قوه‌ای در آنجا هست و نمی‌توانند بدون نزاع و خونریزی مرا دستگیر کنند، آمدند و دستخط را دادند و رفتند. اگر عرض من منطقی نیست، آن را مورد توجه قرار ندهید. اگر هست، ریاست محترم دادگاه بپرسند چرا با قوه بهر خانه من آمدند؟ و چرا آنجا آمدند با قوه و بعد دو وزیر و یک وکیل را دستگیر کردند؟ اینها کودتاست دیگر. اگر کودتا نیست، پس بفرمایید که چیست؟

رئیس: شما از طرفی اظهار کردید، عدم خانه من تانک نبود؛ ولی حالا می‌گویید: «آن عده‌ای که برای کودتا آمده بودند وقتی که بهر خانه من رسیدند و نانکها و عده را دیدند منصرف شدند و فرمان را آوردند». کدام یک از این حرفها را ما قبول کنیم؟

دکتر مصدق: عرض کردم آن شب به طور استثنای من آمد و آن شب چون خبر دادند که کودتا می‌شود، گفتم به طور استثنای آن شب نانک را بیاورند آنجا. آن کسی که کودتا کرد، اطلاع از آمدن تانک بهر خانه من نداشت.  
 رئیس: آیا می‌توانید اسم آن شخصی را که خبر کودتا را به شما داده و مطلقاً طرف شناسایی و اطمینان شما بوده معرفی کنید؟

دکتر مصدق: من در اطلاق خوایم بودم. آمدند از آن بناهی که خانم در آنجا سکونت می‌کرد گفتند: «شخصی شما را پای تلفن خواسته. می‌گویم چه مطلبی دارید؟» می‌گوید تا خود دکتر مصدق پای تلفن نیاید، چیزی نمی‌گویم. من

دیدم یک آدم که تلفن خصوصی مرا گرفته و چنین صحبتی کرده این لابد یک حرف قایل نوجوهی دارد. گفتم: «به آن گوینده حرف بگو که پای تلفن باشد می آیم.» رفتم پای تلفن. اول تردید نمود که من دکتر مصدق هستم یا نیستم. گفتم: «شما تلفن خصوصی مرا گرفتید. در این بنای خصوصی من کیست که بیاید به جای من یا شما صحبت کند.» گفتم: «خوب، من می خواهم خبری به شما بگویم و خبر من مفصل است. بنویسید.» بنده قلم و یادداشت را برداشتم. گفتم: «امشب این اشخاص که افسران گارد شاهی بودند حرکت می کنند برای دستگیری شما می آیند تا آنکهایی هم فرستادند که از طرف خیابان حشمت الدوله بروند و معلوم نیست که باست.» من اینها را یادداشت کردم و گفتم: «شما کسی هستید؟» گفتم: «بسیار معنورم.» این بین ساعت ۷ و ۸ بود که من بلافاصله به آقای سر تیب ریاحی تلفن کردم. سند از نش نبوده، رفته بودند شمیران، آمدند به شهر. من یادداشتی را که کرده بودم برای ایشان خواندم و گفتم: «این اسامی اشخاص است.» ایشان گفتند: «این صورت را به نظر نمی شود تکذیب کرد. چون اسامی آن را یک شخصی بطلس نوشته.» گفتم: «در هر صورت ما نباید کاری کنیم که فردا مورد ملامت قرار گیریم. امشب شما قوای اینجا را تقویت کنید. چون نقشه ای قبلاً ریخته شده بود که چگونه از خانه من دفاع شود. آن نقشه این بود که سر خیابانها گالیون و در چرخه سوار باشد و در صورت وقوع حادثه ای آنها جریان را خیر دهند. آن شب که این اتفاق افتاد ایشان گفتند احتیاط می کنم.»

رئیس: تیمسار ریاحی، شما که رئیس ستاد ارتش بودید بفرمایید که آیا گفته های ایشان معمولاً به همین منوال بوده است، و نانک هیچ وقت در منزل ایشان بوده است یا خیر؟  
سر تیب ریاحی: توضیحاً به عرض می رسانم که معمولاً از مدتها قبل، قبل از تصدی ریاست ستاد اینجناب، سه اوابه جنگی در مقابل کلاتری یک متمرکز بود که مأموریت آنها حفاظت کاخهای سلطنتی و منزل آقای دکتر مصدق بود. در آن شب وقتی آقای دکتر مصدق اظهار نگرانی کردند، بنده دستور دادم دو نانک از آن سه نانک درب منزل ایشان رفته که یکی در نلانی خیابان کاخ با حشمت الدوله و دیگری در تلافی خیابان شاه با کاخ استقرار پیدا کردند.  
رئیس: آقای دکتر مصدق، شما که قائل به مسئولیت هستید می گوید مطبوعات و غیره اگر خلافی کردند تابع مقررات مخصوصی بوده اند و نخست وزیر نبایستی در این قبیل موارد دخالتی نماید. پس چگونه شخصاً طبق مدارکی که موجود است و در پرونده مندرج است و در بازپرسی اعتراف نموده است، دستور عدم جلوگیری از تسکین و فروریختن مجسمه های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را دادید و چگونه شخصاً دستور دستگیری سیهید زاهدی را صادر نمودید؟ چرا این امور را به مأمورین مربوطه واگذار نمودید که طبق وظایف خود عمل نمایند؟

دکتر مصدق: راجع به مجسمه ها دیروز خواستم عرضی بکنم که اجازه ندادید. فرمودید در پرونده هست و مقاله فرمودید. پس سؤالتش در این جلسه عمومی از من موردی ندارد. اگر می فرمایید باز هم جواب بدهم.  
رئیس: اگر جواب سؤال را طبق آنچه می شود بگویید کاملاً گوش می کنم.  
دکتر مصدق: بله، بنده دستور دادم که مجسمه های اعلیحضرت شاه فقید را قبل از اینکه احزاب چپ بردارند بطیون بردارند که شرح آن مفصل است و بعد عرض خواهم کرد. راجع به تیمسار سرلشکر زاهدی هم یک چنین تکراری کردم که اگر اجازه بفرمایید مشروحاً در مذاکرات خود عرض می کنم.

رئیس: راجع به مجسمه های اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی که بعضی از آنها پایین آورده شده بودند، دستوراتی دادید؟

دکتر مصدق: به هیچ وجه چنین خبری بمن داده نشد و هیچ دستوری هم نداده‌ام.

رئیس: آیا از مقامات انتظامی و شهربانی و ستاد ارتش و غیره هم چنین اطلاعی را به شما ندادند؟

دکتر مصدق: تحقیق نمی‌کند بپسندید دادند یا نه. بنده هیچ اطلاعی ندارم. کار مجسمه، آقا، یک مطلبی بود که همیشه گرفتار این مجسمه‌ها بودیم. احزاب چپ همیشه با این مجسمه‌ها مخالف بودند. حتی یک سرقعی مجسمه اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی که در میدان سنگلج بود دستور دادم چند روزی محافظت آنجا بگذارند که جلوگیری شود.

رئیس: سؤال: شما اظهار داشته‌اید که فرمان شاهانه را بهر یک از وزیرانی که به اطاق استراحت شما آمده‌اند نشان دادید. از طرف دیگر اظهار نمودید که فرمان را رسماً در هیئت وزیران مطرح نمودید. از بیم آنکه بیاد افشا شده و امنیت مختل شود. توضیح دهید اصولاً شما به هیئت وزیران خود اعتماد داشتید یا خیر؟

دکتر مصدق: قبولی این فرمان و عدم قبولش مربوط به هیئت وزیران نبوده که من به آنها اعتماد داشته باشم یا نداشته باشم. نخست وزیر اگر این فرمان را نافذ می‌دانست، دولتی وجود نداشت که محتاج به مشورت با وزیران بشود. من از نظر نفوذ یا عدم نفوذ فرمان با آنها نمی‌خواستم داخل مذاکره بشوم. تشخیص این مسئله حق شخصی خود من بوده است. نظر من از مذاکره راجع به این دستخط در هیئت وزیران فقط این بود که راه حلی به دست بیاوریم که این غائله بختی رفع شود. به طوری که قبلاً عرض کردم، هیئت وزیران ارتباط با مقام سلطنت پیدا کنند و بهر طور ممکن بود رفع این غائله را نمایند.

رئیس: سؤال: مشاورین خود را در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد معرفی نمایند و توضیح دهید فرمان شاهانه را دایره به عزل از سمت نخست وزیر خود به مشاورین خود نشان دادید یا خیر؟

دکتر مصدق: من با کسی در این باب شورش نکردم که نظر از کسی بخوام و بگیرم چه باید بکنیم. روز یکشنبه ساعت ۶ که هیئت وزیران به طور فوق العاده برای تنظیم ابلاغیه دولت راجع به کودتا دعوت شده بودند، به خاطر دارم که یکی دو تا یا سه نفر از وزرایی که زودتر آمده بودند، تک تک آمدند از من احوالی پیرسند. بعد من به آنها گفتم دستخطی هم راجع به این کار شب گذشته آورده‌اند. ولی من به هیچ وجه آن را در هیئت وزیران مطرح نمی‌کنم.

رئیس: سؤال: شما در توضیحات قبلی خود صریحاً بیان داشتید که قصد داشتید فرمان اعلیحضرت همایونی را در هیئت دولت که بنا بود روز سه شنبه تشکیل شود مطرح نموده و تصمیمی برای کسب اطلاع از چگونگی آن و عزیمت اعلیحضرت همایونی به وسیله هیئت وزیران به عمل آورده و هرگاه اگر مراجعت اعلیحضرت همایونی عملی نمی‌شد هیئت دولت تصویب فرمادومی را که قبلاً پیش‌بینی آن را به عمل آورده و ابلاغ نموده بودید می‌نمود. اکنون اظهار می‌دارید: «چون آن فرمان را من شخصاً نافذ نمی‌دانستم، در هیئت دولت مطرح نمی‌نمودم.» کدام نظر شما صحیح است؟

دکتر مصدق: اینجا توجه نفرمودید که بنده در آن جلسه هیئت وزیران که عرض کردم مطرح نمی‌شود. نظرم این بود که به توسط آقای امینی شاید با اعلیحضرت تماس بگیریم. بعد تحقیق کردیم گفتند اعلیحضرت شریف برده‌اند. عرایضی که عرض کردم مال روز شنبه بود بعد به فکر رسید که به آن ترتیب رفتار شود.

رئیس: سؤال: شما که آقای امینی را در آن موقع بازداشت نموده بودید.

دکتر مصدق: چطور؟ ساعت ۶ صبح بود آقا. هنوز ایشان بازداشت نشده بودند. مثل عرض کردم. نگفتم حتی

به آقای امینی عرض کردم: یکا کسی مثل ایشان.



رئیس: همین‌طور در صورت جلسه بنویسید. «مثل عرض کردم».

در ساعت ۵/۴۵ بعد از ظهر جلسه پایان گرفت و جلسه آینده به‌امداد روز دوشنبه ۹ آذر موقوف گردید.

## جلسه نوزدهم

نوزدهمین جلسه دادرسی در ساعت ۱۰/۱۵ صبح دوشنبه ۹ آذر ۱۳۳۲ تشکیل گردید.

رئیس: توضیح دهید ساعت یک صبح ۲۵ مرداد که دستخط اعلیحضرت همایونی را گرفته و رسیده دادبند، به وسیله چه کسی دستخط به دست شما رسید و پس از دریافت و دادن رسید، چه دستوری صادر نمودید؟

دکتر مصدق: قبلاً لازم می‌دانم که از پیش آمد دو جلسه قبل معذرت بخواهم. آن این بود که من از ماده ۳۹۲ اصول محاکمات جزایی اطلاع نداشتم. قانونی که مرور می‌شد، همین قانون دادرسی کیفر ارتش بود. شاید خود دادگاه هم اطلاع نداشته باشد. اگر بنده از ماده ۳۹۲ اطلاع داشتم، اطاعت از اوامر ریاست محترم می‌نمودم. این راجع به این مسئله. و اما راجع به دستخط، چون منزل بنده بعد از ۹ اسفند دو در آهنی بنده کار گذاشتم که بین این دو در آهنی دو اطاق بود، یکی اطاق خواب و یکی اطاق مجاور اطاق خواب، وقتی در زدند از طبقه پایین تلفن کردند که دستخطی آوردند و می‌خواهند ابلاغ کنند. گفتم بگیرید و بیاورید. دستخط را آوردند. حال نمی‌دانم که از افسران مرافق خانه من بود که این دستخط را آوردند یا آدم من؛ درست در نظر نیست.

رئیس: چه دستوری پس از دریافت دستخط صادر نمودید؟

دکتر مصدق: دستخط را که دادند، خواندم. با آقای سرتیپ ریاحی یا تلفن مذاکره کردم و گفتم یک چنین دستخطی آوردند. موافقت حاصل شد که آورنده دستخط را توقیف کنند.

رئیس: [خطاب به سرتیپ ریاحی]: آیا به همین نحو به شما دستور داده شد که آورنده دستخط را توقیف نمایید؟

سرتیپ ریاحی: به هیچ وجه آقای دکتر مصدق در آن شب صحبت از دستخط نفرمودند. بنده به وسیله خود تیمسار سرتیپ نصیری دانستم که ایشان حامل امریه‌ای از طرف اعلیحضرت همایونی برای آقای دکتر مصدق بوده‌اند. ولی در تلفن به هیچ وجه آقای دکتر مصدق اشاره‌ای به این موضوع نفرمودند.

رئیس: پس علت توقیف سرتیپ نصیری فقط حامل دستخط بودن بوده یا علت دیگری داشت؟

سرتیپ ریاحی: همان طوری که قبلاً به عرض رسانیدم، سرتیپ نصیری به عنوان و تصور اینکه عامل عملی است، یعنی یا تعدادی سرباز و ارباب جنگی در شب حرکت کرده است، به این دلیل آقای دکتر مصدق به بنده دستور بازداشت ایشان را دادند.

رئیس: سؤال: پس دستور بازداشت ایشان را آقای دکتر مصدق به شما ابلاغ نمودند و آیا علت بازداشتشان را

خود آقای دکتر مصدق بیان کردند یا شما خودتان تشخیص دادید؟

سرتیپ ریاحی: قبلاً از عصر شب آقای دکتر مصدق اطلاع حاصل کرده بودند که تیمسار نصیری چنین عملی انجام خواهند داد. البته به کرات آقای دکتر مصدق این قبیل اظهار نگرانیها کرده بودند. در دفعات دیگر نیز تصور اینکه

ممکن است یک واحد نظامی عمل خودسرانه‌ای بکند، می‌نمودند و به‌بندگی در این باره دستوراتی می‌دادند. بنده شخصاً خیالم راحت بود. اصولاً تصور نمی‌کردم در مرکز چنین عملیاتی بشود. معذک در اجرای دستورات آقای دکتر مصدق تعدادی واحدهای آماده در سرپازخانه‌های مختلف همیشه داشتیم. آن شب نیز بنا به مسابقه مذاکره‌ای که آقای دکتر مصدق راجع به امکان عمل سرنیپ نصیری با بنده کرده بودند، بنده نیز همان‌طور که در عرایض دیروز به عرض رساندم تصور کردم واقعاً این عمل کودتایی است. بنده از فرمان اطلاع نداشتم تا روشن شوم. در موقعی که سرنیپ نصیری به دفتر من آمدند، افسر دیگری، ستوان یکم ریاحی که از مسئولین نزدیک اینجناب است و افسر گارد شاهنشاهی است، با ایشان بودند. این دو نفر فقط از گارد شاهنشاهی به دستوری که عرض شد بازداشت شدند.

رئیس: [خطاب به دکتر مصدق]: ممکن است مفاد ابلاغ تلفنی آن شب خود را که به تجمعات تقی ریاحی برای بازداشت سرنیپ نصیری کرده‌اید بیان کنید؟

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس دادگاه، شما از یک کسی که خودش اقرار می‌کند ۷۲ سال دارد و دیگران می‌گویند ۹۰ سال دارد، انتظاراتی دارید که از یک جوان نمی‌نران داشت. خدا شاهد است حافظه صحیح ندارم. به شما عرض می‌کنم این اشخاصی که با من همکاری نزدیک داشته‌اند، خواه وزیر بوده‌اند یا رئیس ستاد ارتش، من خدا را به شهادت می‌طلبم که تا امروز از آنها خلاصی نشنیدم. [با گریه] من در این سن و سال چرا باید یک حسرت بی‌اساسی را بزنم که یک بیچاره بدبختی را گرفتار کنم؟ والله نظر ندارم. هر چه گفته‌اند راست گفته‌اند.

رئیس: فقط توضیح دهید دستور توفیق سرنیپ نصیری را دادید یا نه؟

دکتر مصدق: بله، جناب آقای رئیس دادگاه. بله اگر این کار را نمی‌کردم چه می‌کردم.

رئیس: علت توفیق او چه بود؟

دکتر مصدق: علت آن این بود که افسری که در تحت حکم وزارت دفاع ملی بوده و از طرف وزیر دفاع ملی مأمور گارد شاهنشاهی بود، با چند افسر دیگر با آن صورتی که به کرات عرض شده است بیاید در منزل نخست‌وزیر، دستخط را ابلاغ کند. اگر این دستخط به او داده شده بود... بنده نمی‌خواهم گنه کنم به جهت اینکه مقام من لایق این نیست که از یک مقام با عظمتی گله‌مند باشم که چرا یک چنین دستخطی را به نوسط کفیل وزارت دربار و رئیس تشریفات ابلاغ نفرمودند. آن‌هم در روز روشن و ساعت عادی و متعارف اداری. یک چنین دستخطی را به افسری بدهند و این افسر با زره پوش و چهار ارابه جنگی در خانه من بیاید دستخط ابلاغ کند. همین.

رئیس: اولاً ایشان افسر فرمانده گارد شاهنشاهی و بالاخص مأمور دربار شاهنشاهی بود. مضافاً بر اینکه تمام افسران فرمانبردار و تحت امر مستقیم بزرگ او تشناران فرمانده هستند، نه وزیر دفاع ملی. ایرادی نبود که مأموریت خود را که عبارت از رساندن دستخط ملوگانه به شما بوده انجام داده باشد. نمی‌شود این را برای افسر جرم و علت توفیق تشخیص داد؛ آن‌هم به طوری که خودتان اظهار دانشید، فرمان را به در منزل شما آورده و به وسیله یکی از بستگان یا خدمه خودتان به شما رسانیده و رسید داده‌اید. به نظر می‌آید مستوجب توفیق بوده؟...

دکتر مصدق: چرا!

رئیس: ... و با با آن قدرتی که اشاره کردید به در خانه شما آمده که هنوز صحت و سفارش برای ما ثابت نشده، بر عکس، بر طبق اعتراف خودتان، بخصوص آن شب در منزل خودتان پیش از سابق استحقاق و تقویت شده بود و هیچ صدایی و لو یک تیر بلند نشده. آیا می‌شود این افسر را مقصر و مستوجب توفیق دانست؟

دکتر مصدق: اولاً توهمین به مقام سلطنت کرده. زیرا مقام سلطنت آن قدر بالا است، آن قدر بزرگ است که محتاج

بداین نسبت که با قوه دستخط بیاورند. این که با قوه دستخط آورده، توهین به مقام سلطنت کرده. تصور کرده که کسی دستخط شاه را نمی خوانند و باید با قوه آنرا اجرا نماید. این توهین است. دستخط شاه را اگر یک فرانس دربار بیاورد، نخستوزیر باید آن فرانس را روی سر خود بگذارد. دستخط شاه احتیاج به قوه و زره پوش نداشته و اجماع بدانکه افسر وقتی می دانست آنجا قوه ای هست آمده، نمی دانست آقا. نمی دانست. او خیال می کرد که دکتر مصدق با ۷۰ - ۸۰ نفر نظامی آنجا نمرگینده و وقتی که وارد شد می تواند همه را در آنجا تحت امر خود نگاهدارد. ولی آن خبر شخص مجهول سبب شد که مادر حین اینکه او می خواسته است حرکت کند و از شهر بی اطلاع بوده، قوه ای بیاوریم و آنجا بگذاریم. وقتی که او رسید، در مقابل یک قوه متمرکز واقع شد.

رئیس: سؤال من با استدلال خود شما که آن اصرار دستخط اعلیحضرت همایونی را که واجب الاطاعة تشخیص داده اید با آن وضع آورده و اگر یک پیشخدمت ساده ای بیاورد اجرا می کردید...

دکتر مصدق: بعله!

رئیس: ... از خود شما می برسم [آن عقیده با] این عقیده ای که در بیانات خود اظهار داشتید: «امیر را تسلف نمی دانشم» [مغایرت ندارد؟]

دکتر مصدق: این یک وقت است که یک وزیری آلت فعل است و یک وزیری استقلال شخصی دارد. اگر وزیر آلت فعل شد، هر چه گفته اند، می گوید صحیح است. اما اگر وزیر آلت فعل نشد و وزیر خیرخواه شخص پادشاه و مملکت بود، اگر در اظهار عقیده خودداری کند، به شاه و مملکت هر دو خیانت کرده است. من وزیر بودم که هیچ وقت از اظهار عقیده نرسیده ام. شما جریان دوره و کالت من را در چهار دوره نقضیه بخوانید. چون می دانم که مجال ندارید. از یک شخص مطلق و لوا اینکه چند دقیقه وقت خود را تلف کنید بخواهید. خدمتتان عرض نمودم که ممکن است من تا به امروز چیزی به آن مجلس بیاید و من نسبت به اظهار عقیده و خدمت به شاه و وطن عزیز خودداری کنم! من دستخط را گرفتم و وظیفه ام این بود که بنویسم دستخط [رئیس] بزرگ مملکت بمن رسید. اما من که نمی توانستم اگر عقیده ای و نظری نسبت به این دستخط دارم هیچ نگویم و بگویم امر مبارک را اجرا می کنم. من به شما صراحتاً عرض می کنم که شاه مملکت را همیشه خیرخواه به مملکت شناخته ام. هر چیزی را که نسبت به خیر مملکت به آن مقام بالا بلند عرض کرده ام، قبول کرده اند. اگر پادشاه ما مستبد بود و خیرخواه نبود، من را چه کار بدانکه پیام نخستوزیر شوم؟ من همیشه اعتماد و اطمینان به معر اهی و حمایت این شاهنشاه داشتم. همیشه مطمئن بودم که اگر چیزی در صلاح مملکت به آن بزرگوار عرض کنم مورد تصدیق است. بیش از این عرض نمی کنم. جناب عالی خودتان، ریاست محترم دادگاه، با اعلیحضرت سائها کار کردید و تحت امرشان وظایفی که داشتید اجرا کردید. آیا خبر از اینکه من عرض کردم، طور دیگری ایشان را شناخته اید؟ اگر طور دیگر شناخته اید، بفرمایید که توضیحات دیگری عرض کنم.

رئیس: فقط جواب سؤال را بدهید که آیا حامل دستخط ملوکانه بودن جرم محسوب می شود؟

دکتر مصدق: بله. به جهت اینکه با قوه آمده. حضرت عالی خودتان سلسله مراتب را می دانید. وقتی که دیروز گفتم تلگراف سرتیب ریاحی را من گفتم او حق نشستن اینجا را ندارد. چون سلسله مراتب این است که اگر بالاتر امیری کرد، باید کوچکتر اطاعت کند: مخصوصاً مقررات ارتش.

رئیس: همین مقررات ارتش ایشان را اینجا نشانده است. چون ایشان دادون بزرگ ارتشستاران بوده اند، نه رئیس

ستاد وزیر دفاع ملی.

دکتر مصدق: از خود اعلیحضرت سؤال بفرمایید که از موفقی که ایشان رئیس ستاد شدند، یا در بار رابطه‌ای نداشتند؟

رئیس: جواب سؤال را بفرمایید.

دکتر مصدق: الآن عرض می‌کنم. آقا دست‌پاچه شوید. [خنده حضار] او امر بالاتر در ارتش مخصوصاً باید به‌مدون محترم شمرده شود. اگر نصیری گفت که «اعلیحضرت دستور فرمودند که من با تانک و قوه دستخط ببرم»، این صحیح است. ولی اگر غیر از این باشند، همچنانکه نیست، آن صاحب منصبی که تانک آورده و قوه آورده، سوءاستفاده از آن مقامی را که داشته است نموده. بله.

رئیس: با اینکه توضیح داده شد و خودتان بالعرضه بیان نمودید که امر به‌جهت وسیله به‌دست شما رسید و کوچکترین عمل قدرت و حتی تظاهر به آن هم مشهود نبوده و همچنین با توضیحات و استدلال کافی اطاعت امر سلسله مراتب را تشریح نمودید و مقام شایخ سلطنت و خاصه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را تعریف و توصیف کرده و واجب‌الاطاعه بودن او امر ایشان را بیان نمودید، چگونگی به‌جای اجرای امر بعد از دادن رسید به‌دستخط ملوگانه داخل در کیفیت آوردن دستخط شدید! چون به‌طوری که اظهار داشتید، همان آن به‌رئیس ستاد ارتش دستور توقیف سرتیپ نصیری را داده‌اید، حتی کوچکترین تحقیقی نیز برای چگونگی حمل دستخط به‌وسیله سرتیپ نصیری به‌عمل نیاورده بودید. به نظر می‌آید این استدلال اخیر جهت بازداشت سرتیپ نصیری موردی نداشته است. اکنون فقط سؤال می‌شود و فقط این جواب را بدهید: چه ساعتی امر به‌شما رسید. و چه ساعتی دستور بازداشت سرتیپ نصیری را صادر نمودید؟

دکتر مصدق: جناب آقای رئیس دادگاه، لازم است دو کلام عرض کنم که سلسله مراتب در وزارتخانه‌ها هست؛ سلسله مراتب بین دولت و شاه نیست. سلسله مراتب بین دولت و شاه نیست، زیرا وزیر مسئول مجلسین هستند که در این باب به‌تفصیل بحث خواهد شد. وقتی که اجازه مرحمت فرمایید دفاع از خود کنم. و اما اینکه فرمودید در چه ساعت دستخط داده شد؟ در همین رسید نوشته‌ام یک‌ساعت بعد از نصف‌شب بود. پس از اینکه دستخط رسید، بنده چه می‌بایست بکنم؟ بنده یقین داشتم که در اصالت این دستخط به‌جهت و دلایلی که دیروز راجع به‌دستخط آقای سرلشکر زاهدی عرض شد، تردید داشته‌ام.

این اول، دوم، شاهنشاه هرگز اجازه نداده‌اند که یک‌ساعت بعد از نصف‌شب که در خانه‌های عمومی هم با اینکه شهر حکومت نظامی است و کسی نمی‌تواند برود، در منزل نخست‌وزیر دستخط را با تانک بیاورند. چون بر من مثل روز روشن بود که شاه چنین دستوری به‌این شخص نداده‌اند. این بود که در همان فاصله چند دقیقه بعد از یک‌ساعت شب، طولی نکشید و به‌محض اینکه دستخط را دیدم و دیدم در اصالت آن تردید است، به‌آقای سرتیپ ریاحی دستور دادم که «حامل یک‌چنین دستخط را که اصالت ندارد و با این صورت ابلاغ کرده است توقیف کنید».

رئیس: آیا معقول و منطقیتر این نبود که به‌جای توقیف سرتیپ نصیری، دستور کسب اطلاع از چگونگی فرمان صادر می‌نمودید؟

دکتر مصدق: به‌کرات عرض کرده‌ام که در چگونگی فرمان تردید نداشتم. امروز هم اگر اعلیحضرت این دستخط را تأیید بکنند، بنظر من این دستخط جعل معنوی است.

رئیس: سؤال: اکنون که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌کشور مراجعت فرمودند و پیش از سه ماه امتد جریان امور کشور با نخست‌وزیری بسیار سیبید زاهدی می‌گذرد و کاملاً مؤید دستخط صادره است، هنوز شما

بر خلاف اظهار این دقیقه خود که می گوید: «اگر اعلیحضرت همايونی این دستخط را تأیید می فرمودند، من اطاعت می کردم». در تمام اظهارات خودتان بیان کرده اید: «آن دستخط ناقد نبوده و من نخست وزیر قانونی هستم.»  
 دکتر مصدق: دکتر مصدق هیچ وقت اجباری نداشته که چیزی برخلاف واقع بگوید. من اگر عرض می کنم خبر خواه شخص اعلیحضرت، به هیچ وجه تردید نفرمایید که در این عریض ذره ای خلاف گفته باشم. سلاطین در زمان سلطنت خودشان باید بدو چیز عقیده داشته باشند: یکی اینکه در حال حاضر کارهایی بکنند که در نفع مملکت باشد؛ دیگر اینکه تاریخ نام آن پادشاه را به زشتی نبرد.

رئیس: باز تکرار می کنم از موضوع خارج نشوید و به سخنرانی نپردازید. جواب سؤال را بدهید، کافی است.  
 دکتر مصدق: جواب سؤال اینکه اگر الآن هم شاه نفرمایند: «من این دستخط را تأیید می کنم». نام نامی ایشان همیشه در تاریخ به بزرگی برده می شود و ایشان هم که این حرف را نخواهند زد.  
 رئیس: به نظر من تشکیل دادگاه، صدور فرمان شاهانه برای رسیدگی به این موضوع که شما از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد امر شاهانه را اطاعت ننموده اید کاملاً کافی باشد و برای دادگاه نیز سوالات همین اندازه کافی است. بفرمایید. [خطاب به دادستان]: توضیحاتی دارید؟ بیان بفرمایید.

سرتیپ آزموه: عرض می کنم. به نظر اینجانب یا سوالهایی که به عمل آمد، دادستان ارتش در این دادگاه دیگر وظیفه ای ندارد که انجام دهد. به طور مختصر عرض می کنم آنچه که اینجانب از توضیحات متهمین استنباط نمودم، این است که با زبان بی زبانی به ریاست دادگاه می گویند: «سجرم هستیم و دست از سرمان بردارید.»  
 دکتر مصدق: این باز هم همین را می گوید.

سرتیپ آزموه: به خاطر دارم روزی ضمن تحقیقات آقای لطفی را با آقای دکتر مصدق مواجهه کرده بودم. آقای لطفی بیاناتی فرمودند راجع به اوضاع هیئت وزیران که بیاناتشان استفاده از وضع صدارت آقای مصدق بود. آقای مصدق در پاسخ ایشان گفت: «حق این بود بیداد ایام خویشی که با هم کار می کردیم، امروز که گرفتار هستیم بر خلاف یکدیگر سخنی نگوییم.» این گفتارهای مصدق است که در آن روز به آقای لطفی گفتند. در این دادگاه اینجانب چنین استنباط می کنم که آقای دکتر مصدق دو نوع بازی می کنند: یکی اینکه تلویحاً به سرتیپ ریاحی می گویند: «حق این است که برخلاف من چیزی نگویی.» بازی دوم ایشان این است که در سن هفتاد و چند سالگی صریحاً بیانی را می نمایند ولی بلافاصله وقتی می بینند احیاناً حقیقت گوئی کرده اند، حرف خود را پس می گیرند و می گویند: «والله بخدا! محافظه ندارم. هر چه سرتیپ ریاحی بگوید راست است.» به نظر اینجانب دادگاه محترم هیچ چاره ای ندارد جز اینکه تابع اصول و منطق و مدارک مضبوط در پرونده شوند.

دکتر مصدق صاف و صریح می گوید: «فرمان عزل را نافذ نمی دانم.» و صریحاً می گوید: «باغی هستیم.» برای دادستان ارتش دیگر جای گفتگو باقی نمی ماند. به کرات دپروژ تا به حال گفت که «فرمان عزل را جعل معنوی می دانم.» دادستان ارتش می گوید این اعتراف به این است که باغی است. یعنی دکتر مصدق اعتراف می کند که کیفرخواست دادستان ارتش در باره او وارد است. به کرات می گوید که دستخط جعل معنوی است. می گوید: «بر فرض اینکه اصالت داشت، آنرا قبولی نداشتیم.» ولی امروز یک سخن خطی بامزه تر هم گفت و آن این بود که گفت: «دستخط شاه را اگر یک فرانس هم بیاورد و می آورد، روی سرم می گذاشتم.» از همین دو گفتار شما ملاحظه کنید که این مرد چه می گوید. از یک طرف می گوید: «مقام شاه به اندازه ای شایع است که اگر دستخط را یک فرانس هم می آورد، روی سرم می گذاشتم.» از طرف دیگر می گوید که دستخط جعل معنوی است؛ و می گوید بر فرض اصالت، ناقد نبود.

پس به نظر دادستان ارتش این دادگاه از لحاظ دستخط دیگر کاری ندارد انجام دهد. زیرا مصدق می گوید: «دستخط را قبول ندارم.» از جهت دیگر هم دادگاه کاری به این موضوع نباید داشته باشد. آن جهت این است که این دادگاه تشکیل نشده برای اینکه تشخیص دهد دستخط شاهنشاه نافذ است یا خیر. به خاطر دارم که این عرض مرا قبلاً یکی از وکلای محترم مدافع سرنیپ ریاحی، شاید سرکار سرهنگ شاهقلی، عیناً بیان داشته که اینجانب تأیید می کنم. اگر ملاحظه فرمودید دادستان ارتش بحث مفصلی روی اصول قانون اساسی نمود. از این لحاظ بود همان طوری که در آن جلسات به عرض رساندم، مقاله و مضطه و عوام فریبی مصدق برای کسی جای تردید باقی نگذارد. بهر حال در این مورد از ریاست محترم دادگاه تقاضا می کنم که در دنباله دادرسی چنانچه مقتضی می دانند این گفتگو خاتمه داده شود که آیا دستخط نافذ است یا نیست. مبنای کفرخواست این است که مصدق پس از دادن رسید دست به طغیان گذاشته و باغی شده که این موضوع را مصدق ضمن پاسخهایی که داد تأیید و تصدیق نمود. یعنی گفت: «دستخط را قبول ندارم.» و اما درباره سؤالی که از او کردید: موضوع سؤالی این بود که دستخط چگونه به دست او رسید و پس از دریافت و دادن رسید چه دستوری صادر کرده، و آقای مصدق چنین پاسخ داد که «به سرنیپ ریاحی تلفن کردم و گفتم چنین دستخطی آورده اند. موافقت حاصل شد که تیمسار نصیری را بازداشت کنند.» عقیده اینجانب در این گفتارهای مصدق این است که صدر صد دکنتر مصدق صحیح می گوید. کما اینکه در همین جلسه برای بار دیگر این گفتار خود را تأیید نمود. اقوی دلیل این است که اگر زیاد دور نرویم و از عصر ۲۴ مرداد جریان را طبق گفته متهمین بررسی کنیم به این نتیجه می رسیم که هر دو متهم اقرار و اعتراف نمودند که از عصر روز ۲۴ مرداد منتظر وقوع حادثه ای در شب ۲۵ مرداد بوده اند.

در اینجا یک جمله معترضه باید به عرض برسانم و آن این است که به طوری که می گویند آقای دکتر مصدق در یکی دو سال قبل در مجلس شورای ملی اظهار داشته بودند که شبی خوابی دیده اند. بنده صحت و سقم آن را نمی دانم. این موضوع خواب ایشان یک موضوعی برای روز شده بود. هنوز هم در اقوای هست که آقای دکتر مصدق آنجا که کمیستان تنگ شود و از اشخاصی بیدار شوند صحبتی کنند، عنوان می کنند که «خواب دیدم.» در این دادگاه هم به کرات گفتند که یک شخص مجهولی به ایشان تلفن زد. این خلاف است. به عرض رسانیدم و به طور معترضه عرض می کنم که ریاست دادگاه به وکلای مدافع اخطار کنند که در موقع صحبت اینجانب گوش نکنند. [خطاب به وکلای مدافع]: گوش کنید:

تیمسار معین پور و تیمسار در پادار ژنده ایشان نمی توانند برای ما تکلیف معلوم کنند. چون هم برای دادگاه تکلیف معین می کنند و هم برای ما.

رئیس: مقصودشان این بود که آقایان توجه داشته باشند.

دکتر مصدق: اگر حرف مورد توجه باشد، همه گوش می کنند.

یکی دو تن از وکلای مدافع: اگر ریاست دادگاه امر فرمایند اطاعت می شود.

در این موقع که ساعت ۱۱/۱۰ بود ده دقیقه تنفس داده شد.

\*\*\*

در ساعت ۱۱/۴۰ دو باره جلسه رسمیت یافت و سرنیپ آزموده گفت:

موضوعی بود که عرض کردم. آقای دکتر مصدق موقع دستگیری و بازداشت تیمسار نصیری این گفتاری

را که دو دادگاه نمودند که «پس از دریافت دستخط و دادن رسید، به سر تیب ریاحی تلفن کردم و گفتم چنین دستخطی آورده‌اند و موافقت حاصل شد که حامل را توقیف کنند». این گفتار ایشان صحیح نیست. عرض می‌کردم از عصر روز ۲۴ مرداد آماده برای این عمل بوده‌اند که وقتی دستخط همایونی رسید، بلافاصله و با مقدمات قبلی که در کار بوده است آورنده را دستگیر کنند و اعمالی را که در کیفرخواست تشریح شده و مفصلاً بیان نمودم انجام دهند؛ یعنی خود کودتا کنند.

در تأیید این عرض به استحضار دادگاه محترم می‌رسانم که آنچه از مجموعه تحقیقات و توضیحات منتهین در این دادگاه به نظر می‌رسد، این است که منتهین از نصب تیمسار سپهبد زاهدی به مقام نخست‌وزیری اطلاع داشته‌اند. بدیهی است نصب نخست‌وزیر جدید مستلزم عزل نخست‌وزیر قدیم بوده است، و هر ثانیه انتظار وصول فرمان عزل را داشته‌اند. مؤید این مطلب اینکه در شب ۲۵ مرداد رئیس وقت ستاد ارتش در حدود ساعت ۲۱ از منزل با عجله به ستاد ارتش می‌آیند و در آنجا معاون خود را نیز قبلاً احضار کرده و هر لحظه منتظر وصول دستخط به منزل آقای مصدق بوده‌اند. کما اینکه عمل نیز انجام شد و به محض اینکه دستخط رسید، تیمسار نصیری بازداشت شد و بقیه اعمال صورت گرفت.

روز گذشته تیمسار سر تیب ریاحی یک بیانی فرمودند که از آن بیان اینجانب در اینجا استفاده می‌کنم. بیان ایشان این بود که هر فرماندهی مأموریت را به نحوی اجرا می‌کند و تصمیمات را به نحوی اتخاذ می‌نماید. اینجانب در این مقام نیستم که به عرض برسانم بیان ایشان با سؤالی ریاست محترم دادگاه مطابقت نداشت. لفظ استفاده می‌کنم و عرض می‌کنم موضوع باید تفکیک شود. دو موضوع است؛ یکی اینکه فرمان ملوکانه چه بوده. دیگر اینکه نحوه ابلاغ از چه قرار بوده. به نظر اینجانب نحوه ابلاغ بهر نحو و طریقی که باشد، مؤثر در اصل فرمان نیست. سر تیب نصیری که فرمان را دریافت داشته و حامل ابلاغ بوده، آزادی عمل داشته است که با اسکورتی حرکت نماید یا مفرداً برود یا کلیه افسران گارد شاهنشاهی را من باب مثل بدتبال خود همراه ببرد یا باز هم من باب مثل چندین هنگ را بدتبال خود همراه برد. هیچ‌یک از این نحوه اعمال سر تیب نصیری مؤثر در اصل موضوع نیست. سر تیب نصیری در آن شب آزادی عمل داشته. مأموریت داشته فرمان ملوکانه را به دست نخست‌وزیر وقت برساند. حقیقت را نیز دادگاه محترم به نظر می‌رسد بخوبی می‌دانند. شاید ریاست محترم دادگاه ضمن سؤالاتشان اشاره فرمودند که در آن شب ضمن ابلاغ دستخط یک نیر تفنگ خالی شد؛ و آنچه که تحقیق شده سر تیب نصیری اسکورت مختصری همراه داشته است. نتیجه عرایض این است که معتقد هستم از این به بعد دادگاه محترم باید بدین نحو وارد مابیت دعوی شوند. یعنی منتهین بدین نحو دفاع نمایند که اعمال منسب به آنان را در کیفرخواست رد کنند. به نظر اینجانب بحث لازم روی فرمان عزل و اینکه اغلب حضرت همایون شاهنشاهی حق صدور فرمان دارند یا خیر، به عمل آمده و اساساً وظیفه دادگاه وارد شدن به آن موضوع نیست.

منتهین باید با آزادی عمل آنچه که در کیفرخواست به آنها نسبت داده شده مورد توجه قرار دهند و هر گونه دفاعی دارند به عمل آورند. هر گاه آقای دکتر محمد مصدق قصد نمایند که ضمن دفاع وارد مباحثی شوند که برخلاف انتظام مصالح کشور باشد، اینجانب طبق قانون درخواست سر می‌بودن دادرسی را خواهم نمود. ولی هر گاه روی اعمالی که به موجب کیفرخواست به ایشان نسبت داده شده است دفاع نمایند، با نهایت خوشوقتی دقیقاً بیاناتشان استماع خواهد شد. هر گاه ضمن دفاعاتشان دفاع موجهی نمایند، اولین شخصی که موجه بودن دفاع را اعلام کند اینجانب خواهم



دکتر مصلح: خدا سابعبات را از سر من کم نکند!

سر تیب از موده: و بالاخره به عرض می‌رساند که ممکن است اینجانب بسیار اشتباه نموده باشم که در درجه اول باید آنرا وکلای مدافع و متهمین و در مرحله نهایی دادگاه محترم رفع نمایند. دیگر فعلاً عرضی ندارم. رئیس: سرکار سرهنگ بزرگمهر، دفاعیات خود را در اطراف کیفرخواست و موضوع جریان واقعات روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد بیان نمایید.

در یادار نصیر زنده: احتراماً به عرض می‌رساند: مفهوم اخذ توضیحات از متهمین و غیره، مصرح در ماده استنادیه، این نیست که بین دادستان و متهم مناظره تعرض و دفاع انجام گردد. توضیح برای روشن شدن نقاط تاریک است. به این مناسبت تصور می‌کنم تیسار دادستان ارتش پس از آنکه مدت ده هوازده روز در اطراف ادعائیه خود توضیحات مفصل دادند، دیگر پس از توضیحاتی که تیسار ریاست دادگاه از متهمین کردند جای صحبتی برای ایشان نبود. تیسار ریاست دادگاه سؤالانی فرمودند و موکل بنده جوابی مطابق سؤال دادند. ولی مثل این است که تیسار دادستان ارتش در صحبت کردن از هر مقوله‌ای «کارت بلاتش» [= اختیار تام] داشته باشد. به این جهت استدعا می‌کنم مقرر فرمایند اصول رعایت شود و محفوظ گردد. ضمناً به دادگاه هم از هیچ طرف ارائه طریقی نشود: چون تیسار ریاست دادگاه با نهایت دقت مراقب انتظامات هستند، و اگر مواردی پیدا شود رأساً اقدام می‌فرمایند. رئیس: اگر دادستان صحبت‌هایی کردند بنا به تقاضای اینجانب و برای روشن شدن ذهن دادگاه بوده است. البته اگر دادستان محق باشد برای اثبات کیفرخواست خود اظهاراتی می‌نماید و حتی ارائه طریقی هم بنماید. اشکالی ندارد. دادگاه خودش انتظامات را حفظ خواهد کرد. [خطاب به سرهنگ بزرگمهر] سرهنگ بزرگمهر، بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: محترماً به عرض دادگاه می‌رساند: آن طوری که از ماده ۱۹۷ بنده استنباط نموده‌ام، این است که معمولاً وکیل تسخیری برای کسی که نتواند اظهارات خود را بیان نماید، تعیین می‌کنند. با فرات ماده ۱۹۷ که عیناً فرات می‌شود

ماده ۱۹۷ - پس از انجام تشریفات مقرر در موارد قبل منشی دادگاه به‌امر رئیس ادعائیه را فرات می‌نماید و بعد رئیس دادگاه خلاصه اتهامی را که برای آن متهم مورد تعقیب واقع شده است به او اعلام داشته و دلایل اقامه شده از طرف دادستان را نیز ذکر می‌نماید و از او می‌پرسد که آیا به‌تفصیل خود اعتراف می‌نماید یا خیر. پس از آن شروع به تحقیقات می‌نماید. بدین ترتیب که بدو توضیحاتی که لازم می‌داند از دادستان راجع به ادعائیه خواسته و بعد هر گاه، گواهیها و کارشناسی دعوت شده باشند اظهارات آنها را استماع و منشی دادگاه خلاصه اظهارات و در صورت لزوم تمام آن را در صورت مجلس می‌نویسد، پس از آن متهم یا وکیل مدافع او به دفاع می‌پردازد.

و با توجه به ماده ۳۹۳ آیین دادرسی کیفری که طبق آن ریاست محترم دادگاه مجاز بودند که از متهمین متهمین سؤالانی بفرمایند و سؤال فرمودند، اینک به نظر اینجانب توبه دفاع به‌عهد متهم می‌باشد. بخصوص وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد که جزئیات امر از نظر شخص موکلم، نه اعمالی که بدون اطلاع ایشان انجام گرفته، باید به وسیله خودشان گفته شود. اینک تصور شده اینجانب اصرار دارم به اینکه از دفاع خودداری نمایم، صحیح نیست. زیرا اساساً عادت به دروغ گفتن ندارم. تصور می‌کنم ریاست محترم دادگاه و تیسار سر تیب شیروانی و تیسار سر تیب افشارپور و تیسار سر تیب خزاعی که سمعت استادی اینجانب را داشته‌اند و تیسار سر تیب بختیار که مدتی که در گارد

ساعتشاهی به عنوان فرمانده هنگ نادری افتخار مرثوسیت و همکاری ایشان را داشته‌ام می‌دانند که عادت به مدروخ ندارم.

برای تهیه لوایح در رد صلاحیت ۲۶ صفحه اورافی تهیه شد و معلوم گردید به گزارش نگفته‌ام. بنده و موکل محترم هنگامی که برای رد صلاحیت تهیه لوایح می‌نمودیم، این طور فرض کردیم که اگر دادگاه با دلائل توییدای که بر عدم صلاحیت نوشته‌ایم مع‌هذا خود را صالح بداند، وضع این‌گونه خواهد بود که به‌طور معمول دادگاهها پس از خواندن قرار صلاحیت کیفرخواست خوانده می‌شود. ویی آنکه روی آن از طرف دادستانی صحبتی بشود، به‌رد کیفرخواست می‌ادرت خواهیم نمود.

روی این اصل ۱۹ صفحه جواب تهیه شد. ولی بعد از آنکه دادستانی جلسات طولانی بحث فرمودند و از این نظر که منم و وکیل مدافع دو نفر هستیم و قاعدتاً چون در تمام دنیا برای منم به اصطلاح آوانسهای داده می‌شود که هر چه در دل دارد بگوید، از این رو این طور تصور شد که منم و وکیلش دو برابر باید صحبت کنند و تمام جهات تاریک را روشن نمایند. برای آنکه به‌دروغ نگفته باشم، این صفحه ۱۹ است که قبلاً تهیه شده بود. روی همان اصل که دادستانی به‌مشاهدت صفحه‌هایی که از بیانات ایشان یادداشت کرده‌ام ۱۰۰ صفحه دفترچه‌ای و در حدود ۳۰ صفحه اورافی عادی در تقویت کیفرخواست و بیان کیفرخواست مذاکره فرموده‌اند. بنده نیز فقط رتوس مطالب را در ۷ صفحه که بازبانی دارم نوشته‌ام که بتدریج بد آنها جواب بدهم. در حدود ۲۶ صفحه به‌اضافه ۲ صفحه که ۲ صفحه آن ماشین شده قبلی است، آماده نموده‌ام و باید این وظیفه خود را به‌نظر خود پس از دفاع موکل کاملاً انجام بدهم. برای آنکه خدای نکرده توهم شود به اینکه برای منم یا منمین یا وکلای مدافع آنها در این دادگاه تضییقی ممکن است قائل شوند، از دادگاه محترم اجازه می‌خواهم که اجازه بفرمایند قسمت اخیر ماده ۱۹۲ یعنی اظهارات منم استماع شود. پس وکیل مدافع به‌دفاع بپردازد. ولی چون خود را تابع دادگاه می‌دانم و به‌بی نظری و شرافتمندی ریاست دادگاه از سال ۱۳۱۴ مؤمن و معتقد بوده‌ام تقاضا دارم بپذیرند که منم از خود دفاع بنماید. بنده نیز به‌نوبه خود مطمئناً وظیفه قانونی خود را انجام خواهم داد.

رئیس: دادگاه کوچکترین تضییق و استثنائی و برخلاف مقررات عمل نخواهد نمود. البته منم و وکیل مدافع به‌جای ۲۰ صفحه می‌توانند ۴۰۰ صفحه بخوانند. فقط به‌شرط اینکه از موضوع خارج نشوند. البته آقای دکتر مصدق می‌خواهند صحبت خود را بنمایند، با کمال آرومی با کمال آزادی و دقت بیان فرمایند، ولی از موضوع خارج نشوند. بسیار از حسن نظر شما هم ممنونم.

سرهنگ بزرگمهر: از عنایت و توجه ریاست محترم دادگاه اکنون سپاسگزارم و با شناخت اوصاف عالیّه ایشان، جز این نیز انتظار نداشتم. شناسایی اینجانب به اصطلاح تازه بهم رسیده نیست؛ بلکه از سالیان دراز شناسایی به‌روحیه ایشان داشته‌ام.

در ساعت ۱۲/۱۵ دادگاه به‌عنوان تنفس تا ۲/۳۰ بعد از ظهر تعطیل شد.

\*\*\*

در ساعت ۲/۴۵ بعد از ظهر جلسه دافرسی مجدداً تشکیل گردید.

پس از رسمیت جلسه، رئیس خطاب به‌دکتر مصدق گفت:

اظهارات خود را بیان دارید.

دکتر مصدق: درخواست می‌کنم یا اجازه فرمایید بنشینم و یا اگر بایستی ایستاده صحبت کنم اجازه بدهید جایی که دیوار باشد بایستم و بعد دیوار تکیه کنم که خسته نشوم و یا اگر مرحمت می‌فرمایید چند دقیقه‌ای ایستاده صحبت کنم تا پس از آنکه فرمایشته به عمل آمد جلوس نمایم و عریاضم را بیکتم چون نمی‌توانم بایستم.

رئیس: همانجا بایستید و به‌میز تکیه کنید.

دکتر مصدق: آخر قربان اینجا نمی‌شود چون نیمکت است و به‌تیمکت نمی‌شود تکیه کرد.

رئیس: بهتر حال در جای خودتان بایستید و صحبت کنید. البته هر وقت خسته شدید چند دقیقه برای رفع خستگی تنفس داده می‌شود.

دکتر مصدق: پس می‌فرمایید بایستم و صحبت کنم؟

رئیس: بله. بله. آقا.

دکتر مصدق: ای بچشم! امریست که باید اطاعت کنم. کیست که از امر این دادگاه تخلف کند و از او امر آقا [اشاره به رئیس] اطاعت نکند. در این موقع دکتر مصدق اوراقی را از کیف تسنی خود خارج کرد و چند صفحه کاغذی را که مطالبی با جوهر روی آنها نوشته شده بود به دست گرفت و عینکس را بر چشم گذاشت و آرنج دست راست خود را به پشت نیمکتی که متهمین و وکلای مدافع روی آن می‌نشاند تکیه داد و ایستاده شروع به صحبت کرد و چنین گفت: [اول جواب آن مرد] [اشاره به سرتیب آورده] را راجع به سوابق می‌دهم. جمعیت هر جامعه‌ای را به چند قسم می‌توان تقسیم کرد یکی اینکه گفته شود در هر جامعه‌ای یک اقلیت خوب یعنی صالح بالذات هست که در مقابل هر پیش‌آمد سوئی مقاومت می‌کند و کاری برخلاف حق و انصاف نمی‌تواند.

رئیس: آقای دکتر توجه فرمایید فرار بود راجع به موضوع صحبت کنید چون همین خارج از موضوع صحبت کردن شما درباره صلاحیت دادگاه بود که دادستان را مجبور کرد در جواب اظهارات شما چندین جلسه وقت دادگاه را بگذرد.

دکتر مصدق: تحمل داشته باشید آقا. چند سطر است راجع به سوابق خودم که می‌خواهم عرض کنم.

رئیس: آخر این خارج از موضوع است. چون آنوقت دانستان می‌خواهد جواب بدهد.

دکتر مصدق: چطور خارج از موضوع است آقا؟ این مرد [اشاره به سرتیب آورده] چندین جلسه راجع به سوابق زندگی من صحبت کرد. حالا من چند سطر جواب بدهم. این فقط چند سطر مقدمه است اجازه بدهید بخوانم.

رئیس: خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: چشم قربان. چشم. این را هم کنار می‌گذاریم. بسیار خوب.

رئیس: فرمایید.

دکتر مصدق: اگر چه قاطبه ملت ایران به احوال و اخلاق من آشنائی دارد و گمان هم نمی‌کنم که از خانواده گفتمانی باشم که خود را معرفی نمایم یا ابتعال می‌خواهم آقایان دادرسان محترم توجه فرمایند که نسخه‌ای که در جلسه سی‌ام آبانماه از طرف آقا [اشاره به سرتیب آورده] قرائت شد از قبیل اینکه این مرد یعنی بنده همه کس را جاسوس و اجنبی برست می‌خواند و منابع موثق درباره اش می‌نویسند که سابقه خدمتش در دربار سلاطین قاجار بوده و متصدی مقام دیوان استیفا گردید....

رئیس: آقای دکتر مصدق خواهش می‌کنم فقط در اطراف موضوع صحبت کنید و به سوابق نپردازید. به‌پنده مربوط نیست که در زمان شاه عباس کبیر چه اتفاقی افتاده است.

دکتر مصدق: آقا این مربوط به موضوع است. راجع به مطالبی است که ایشان [اشاره به سرتیپ آرموده] به بنده نسبت دادند.

رئیس: بنده میل دارم که فقط در موضوع صحبت کنید تا همه گوش کنیم.

دکتر مصدق: فقط چند کلمه است راجع به خودم که عرض می‌کنم.

رئیس: خواهش می‌کنم فقط در اطراف موضوع صحبت کنید و به سوابق و حکایات که مربوط به دادگاه نیست بپردازید.

دکتر مصدق: آخر آقا ایشان این صحبت‌ها را کردند؛ ایشان نهمت زدند.

رئیس: توجه کنید که شما با ایشان صحبتی کردید و ایشان جواب شما را دادند و چند روز وقت دادگاه گرفته شد. چون هم وضع سایر متهمین و هم وضع دادگاه اجازه نمی‌دهد که راجع به این موضوعات صحبت شود خواهش می‌کنم فقط از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد که ایشان مدعی هستند جناب عالی فرمان شاه را گرفته و اطاعت نکرده اید هر نفر می‌خواهید داد سخن بدهید.

دکتر مصدق: ایشان به بنده اتهاماتی زدند و چیزهایی گفتند. پس چه طور ایشان صحبت کردند و گفتند این شخص....

رئیس: جواب یک مرتبه عرضی کردم. ایشان صحبت‌هایی درباره سابقه کردند که دادگاه هم به ایشان تذکر داد. اکنون دادگاه فقط درباره ۲۵ تا ۲۸ مرداد قضاوت می‌کند و حتی به روز ۲۴ مرداد هم کاری ندارد.

دکتر مصدق: پس اجازه نمی‌دهید بنده صحبت کنم. پس عرضی ندارم.

رئیس: پس شما صحبتی ندارید.

دکتر مصدق: خیلی صحبت دارم. آقا چرا ندارم. ایشان بمن اتهاماتی زدند که جزو ۲۵ تا ۲۸ مرداد می‌شود و بنده باید جواب بدهم.

رئیس: دادگاه روی آن اتهامات قضاوت نخواهد کرد.

دکتر مصدق: آقا! مردم قضاوت خواهند کرد.

رئیس: گذشته به ما مربوط نیست. مطلقاً رسیدگی به وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه مربوط به کار عامست.

دکتر مصدق: اگر این اصل مسلم بود و کارش رسیدگی به وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه بود می‌بایستی این نکته را به ایشان [اشاره به سرتیپ آرموده] تذکر می‌دادید.

رئیس: تذکر داده شد و ایشان هم از دنبال کردن موضوع گذشته متصرف شدند. ما وقت رسیدگی به این کار را نداریم و حتی اگر بخواهید از صبح ۲۴ مرداد ماه هم صحبت کنید بنده همین تذکر را خواهم داد شما فقط از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد تا روز ۲۸ مرداد صحبت بفرمایید.

دکتر مصدق: حالا چون شما روی جنبه‌ای افتاده اید. بنده عرضی ندارم.

رئیس: ما هیچ جنبه‌ای نداریم. جنبه ما جنبه حقیقت است.

دکتر مصدق: اگر جنبه حقیقت بود اجازه می‌دادید من حرفم را بزنم. آقا وقتی که سوابق کسی را خراب کردند که کارش پیش نمی‌رود. من باید آقا حرفم را بزنم.

رئیس: دادگاه یک دادگاه ویژه‌ای است که مربوط به این کارها نیست.

دکتر مصدق: حالا خوب شما نمی‌خواهید بنده چه بگویم لابد بنده عقلم نمی‌رسد.

در این موقع دکتر مصدق مقداری از اوراق خود را که نوشته بود از پرونده‌ای که در جلوی او روی میز بود جدا کرد و گفت: [پس ما بیخود نشستیم و جواب این آقا را نهی کردیم و یک مطالبی را برای دادگاه نوشتیم، بیخود. بسیار خوب، امر است و باید اطاعت کرد ما هم حرفی نداریم این ده پانزده صفحه هم بکنار. رئیس: بفرمایید آقا مطالب و صحبتتان را بفرمایید.

دکتر مصدق: اما جواب من راجع به کیفرخواست. از اینکه در یکی از جلسات عرض شد که اگر دادگاه قرار صلاحیت صادر نمود در ماهیت از خود دفاع نمی‌کنم بسی متأسفم زیرا در زندان بیکارم و در تمام عمر هیچ وقت روزی را به بیکاری نگذرانیده‌ام. سظوری چند در این باب نوشته‌ام که به استحضار می‌رسانم چنانچه مورد توجه قرار گرفت و پراکنده حاصل شد بجایی می‌روم که چند روز آخر عمر را در آنجا بگذرانم والا نتیجه بیکاری خودکشی است و با اینکه گفته‌ام از درخواست تجدیدنظر صرف‌نظر می‌کنم برای بیکاری و گذرانیدن وقت مجبورم که تقاضای فرجام و تجدیدنظر هر دو را بنمایم که این مرتبه اولی است که روزگار و بدبختی مرا وامی‌دارد که به گفته خود عمل نکنم که فرموده‌اند **الضُّروراتُ تُبَيِّحُ الْمَعْظُوراتِ**.

موضوعی که اکنون اهمیت دارد و باید روشن ساخت چهار چیز است:

اول - معلوم شود تردیدی که در اصالت دستخط نموده‌ام بجا بوده است یا نه.

دوم - معلوم شود کودتایی کردند یا به قول آن مرد [اشاره به سر‌تیب آزموده] صحبت نداشته و دروغی بوده که من گفته‌ام.

سوم - اسناد و اوراق فرضا ملی من در نفقه اطاق خواب و در اطاق مسجور و در صندوق آهنی که آنجا بود، غارتگران برده‌اند یا افسران دولتی.

چهارم - معلوم شود که من برای بهم زمین اساس حکومت با ترتیب و راست‌سخت و تساج و تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت مرتکب سوء قصدی شده‌ام یا نه. نسبت به هر چهار موضوع لازم است توضیحاتی عرض نمایم.

### یکم - راجع به تردید در اصالت دستخط

از عکس دستخط نخست‌وزیری آقای سرلشکر یا ببخشید سپهبد می‌نویسید بده سپهبد زاهدی که در دو جلسه قبل ارائه دادم و در دفتر دادگاه پایگانی شد، بخوبی معلوم است که اولی سفیدمهری از اعلیحضرت گرفته‌اند...

سفیدمهر اصطلاح آن زمان است که مردم اگر هم سواد داشتند امضا نمی‌کردند و مهر خود را فقط به یک ورق کاغذ می‌زدند که گیرنده بعد هر چه می‌خواهد در آن بنویسد. بعد از مشروطیت، هر کس صاحب خط بود به جای سفید مهر امضا می‌کرد. اکنون به جای سفیدمهر باید عرض کنم که امضایی از اعلیحضرت گرفته‌اند.

... پس از آن متن دستخط را نوشته‌اند. به طوری که از سطر آخر که نصف سطر است و تمام نیست بخوبی معلوم می‌شود که فاصله این نصف سطر آخر یا فواصل چهار سطر بالا فرق فاحش دارد. تاریخ روز هم در محل خود گذاشته نشده و ظاهراً به خط خود اعلیحضرت است. ولی تاریخ ماه و سال که بعد به همان خطی که متن دستخط نوشته شده از تاریخ روز که به خط اعلیحضرت نوشته شده دور افتاده است.

این جهانی که عرض شد در دستخط عزل من بیشتر محسوس است و بهتر مدلل می‌شود. بسیار متأسفم که به آن دسترس ندارم و اکنون در ستاد اوتس می‌باشم.

در اینجا لازم است عرض کنم که جعل و تزویر در بادی امر به دو قسم تقسیم می‌شود: جعل و تزویر در اسناد رسمی که مجازات آن بیش از جعل در اسناد غیررسمی است و جعل و تزویر در اسناد غیررسمی. پس از آن جعل مادی و جعل معنوی.

جعل مادی آن است که سندی به خط و امضای کسی بسازند و اگر صاحب خط نیز امضا نمی‌تواند بکند. مهری شبیه مهر او بسازند و پای آن سند بزنند که این را جعل سادی گویند. جعل معنوی آن است که در امضا و مهر صاحب سند تردید نباشد ولی در متن آن تزویر به کار ببرند. مثلاً شخصی بسواد می‌یا با سوادی مطالبی غیر از آنچه در نظر دارد در ورقه بنویسد و آن را بر طبق نظریه و فکر او بخوانند و او سند را مهر یا امضا نماید. این دستخط اعلیحضرت همایونی از نظر من جزه قسمت اخیر است.

روز یکشنبه ساعت ۶ که هیئت وزیران را دعوت کردم، نظر اولم این بود که اگر وقایع شب...

رئیس: ۵ دقیقه تنفس داده می‌شود.

دکتر مصدق: خیر آقا خسته نشدم. حرف می‌زنم.

رئیس: خیر تنفس می‌دهم که شما راحت کنید.

دکتر مصدق: خدا سایه‌تان را کم نکند.

ساعت چهار ده دقیقه جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

\*\*\*

پس از تشکیل مجدد جلسه رئیس خطاب به دکتر مصدق گفت:

بفرمایید هر وقت هم خسته شدید بفرمایید.

دکتر مصدق: خیر من ده ساعت هم حرف بزنم، خسته نمی‌شوم.

نظر اولم این بود که وقایع شب که هر کس ممکن بود حکایت کند و موجب نگرانی شود آنها همه

مسبوق شوند.

نظر دوم این بود اگر صلاح بدانند، دستور دهند بیانیه‌ای از طرف دولت در رادیو برای رفع

نگرانی مردم خوانده شود.

نظر سوم این بود که من توسط آقای امینی، کفیل وزارت دربار، یا هر کس دیگر با اعلیحضرت

تماس بگیرم و تحقیق کنم که این دستخط...

[رئیس با اشاره دست به دکتر مصدق اجازه نشستن داد.]

دکتر مصدق: خیر قربان. شما نگران نباشید. من چهار ساعت هم که بایستم خسته نمی‌شوم و به اظهارات خود

چنین ادامه داد:

... از اعلیحضرت است یا جعل کرده‌اند. گفتند اول وقت همان ساعت ۶ یا قدری دیرتر از

کلاردشت بهرامسر و از آنجا به بغداد تشریف فرما شده‌اند.

دیگر مطلبی نبود که بتوان در هیئت وزیران مذاکره کرد. آیا می‌شد بدون تحقیق بگویم که این دستخط جعل است و آن را اجرا نکنند و دشمنان دولت موجهات اختلال و بی‌نظمی مملکت را فراهم کنند؟

این تصمیم را من قبل از ساعت ۶ صبح اتخاذ کرده بودم. پس از آن چنین به نظر رسید که اگر سؤال کنند دستخط از اعلیحضرت هست یا نیست و فرمودند هست، آن وقت دچار محظوراتی که عرض کردم می‌شدم که اگر دستخط را اجرا نمی‌کردم، به جای اینکه اطاعت امر شده باشد نتیجه‌ای معکوس می‌داد. و اگر اجرا می‌کردم، در مقابل مجلس قانوناً و در مقابل دوسیلیون رأی دهندگان به فراموشی اخلاقاً جوابی نداشتیم بدیم. این بود که می‌خواستم به وسیله هیئت وزیران یا به وسیله یک عریضه تلگرافی سؤال کنم که اگر برخلاف آنچه شهرت داده شده بود استعفا نداده‌اند، هر چه زودتر تشریف‌فرمای به ایران بشوند و از مقام سلطنت سرپرستی کنند. و اما اینکه آن مرد این مطلب را به استیضاح توجیه می‌کند، این هم مثل سفسطه‌های دیگری است که تا کنون کرده است.

اگر اعلیحضرت به مملکت علاقه‌مند بودند و تشریف می‌آوردند کی بود که بتواند شاهنشاهی را از ورود به مملکت خود جلوگیری کند؟...

[در این موقع دکتر مصدق که تا آنوقت سر پا و ایستاده صحبت می‌کرد تا حدی خسته به نظر می‌رسید و به طرف چپ و راست خم می‌گردید. رئیس دادگاه وقتی این وضع را مشاهده نمود با دست به او اشاره کرد که بنشیند.]

دکتر مصدق: یعنی می‌فرمایید پشیمانم قربان؟

رئیس [با اشاره دست]: بنشینید.

دکتر مصدق: اجازه فرمودید و بجای خود نشست و اظهار داشت صد هزار تشکر و در دنبال بیانات خود گفت:

... اگر هیچ جوابی نمی‌دادند، در این صورت نمی‌شد که مملکت را بلا تکلیف گذاشت. می‌بایست تریبی داده شود که دشمنان دولت و مملکت نتوانند امنیت را مختل کنند. اگر اعلیحضرت هیچ جوابی نمی‌دادند، آن وقت غیر از اینکه با فراموشی تکلیف شورای سلطنتی معلوم شود آیا چاره‌ای دیگر بود؟

دولت چه می‌توانست بکند که مردم زیر بار بروند. فراموشی از این نظر پیش‌بینی شده بود بدون تصویب هیئت وزیران ممکن نبود بشود چنانکه برای انحلال مجلس هم همین طور عمل شد. اگر دولت با فراموشی موافقت می‌کرد این کار می‌شد و تکلیف شورای سلطنتی معلوم می‌گردید تا هر وقت که اعلیحضرت در تصمیم خود تجدید نظر کنند و تشریف بیاورند شورای سلطنتی منحل شود. چنانچه دولت نظر دیگری اتخاذ می‌نمود، مثلاً یک عده‌ای بروند بهم و آنجا درخواست کنند که شاهنشاه از نظری که اتخاذ فرموده‌اند صرف نظر کنند و یا عده‌ی زیادی از مردم به وسیله تقدیم تلگراف درخواست تشریف‌فرمایی کنند، آن وقت قضیه بدین طریق حل می‌شد. در هر حال موضوع فراموشی یک امر قطعی نبود و موکول بود به اینکه در هیئت دولت مطرح شود؛ هر طور هیئت وزیران صلاح دانستند عمل شود؛ تصمیمی که عرض شد با هر تصمیم دیگر که صلاح مملکت را در آن بدانند اتخاذ کنند.

حال اگر آن مرد برای فکری که در دماغ کسی وجود نداشته و برای گناهی که کسی مرتکب

نشده تقاضای مجازات کند، وای به حال این جامعه که چنین مردی به وکالت و نمایندگی از طرف جامعه معرفی می‌کند.

دوم - راجع به اینکه کودتایی شده یا نشده

من نامه‌ای که به شماره ۲۸۷-۱ مورخ اول شهریور ۱۳۳۲ که به آقای نخست‌وزیر نوشته شده فرانت می‌کنم. اکنون عین نامه،

شماره ۱۰۲۸۷ - ۱۳۳۲/۶/۱

جناب آقای نخست‌وزیر

محترماً به عرض می‌رسانم، سرهنگ دوم نوبخانه فتح الله لیکوهی افسر بازنشسته ارتش که به دستور دکتر مصدق جزء ۱۳۶ نفر افسران بازنشسته شده است، وضع خدمت مشارالیه به شرح زیر می‌باشد:

۱) در سوم تیر سال ۳۱ رئیس رکن ۲ لشکر ۶۰ خوزستان بوده و در اثر فعالیتهای شاهپرستانه مورد غضب و بعد از سی تیر به مرکز منتقل و بالنتیجه در صورت افسران بازنشسته دیماه ۳۱ منظور و با وجود ۱۶ سال سابقه خدمت بازنشسته شده است.

۲) در وقایع ۹ و ۱۰ اسفندماه ۳۱ در نظاهرات به نفع شاه و حمله به خانه دکتر مصدق شرکت داشته. به اتهام حمله به خانه دکتر مصدق مورد تعدی قرار گرفته و غیباً قرار نامبرده صادر و مستواری بوده.

۳) در مدت از ۱۶ الی ۱۰ اسفند سال ۳۱ الی کودتا در قم به نفع شاهنشاه و دولت جناب عالی انجام وظیفه نموده‌اند.

۴) در کودتا از بیست و پنجم الی ۲۸ مرداد سال جاری در دو کودتا در اجتماعات چه قم چه شهر تهران دل مهمی را در واژگون کردن حکومت دکتر مصدق داشته.

۵) از ۲۵ مرداد ۳۲ الی اکنون نیز مأموریه‌های خاص چه در قم چه در تهران در مسورد جناب آیت‌الله بروجردی و ابوالفضل تولیت با دستور ابتجانب یا موفقیت انجام داده است.

۶) افسر مزبور تا اکنون متجاوز از دو بیست هزار ریالی خسارت و هزینه در موارد بالا متحمل شده است.

۷) در اول فروردین ماه ۳۲ موعده ترفیع نامبرده بوده که به علت بازنشسته شدن نیز از ترفیع عقب افتاده است.

۸) به منظور تشویق نامبرده و احقاق حق، مستدعی است امر و مقرر فرمایند بهر نحو که صلاح و مقتضی باشد خسارت سرهنگ مزبور را جبران و چون دو سال از رفتن خود از جهت درجه عقب افتادگی دارد از فروردین ۳۰ به درجه سرهنگی با استفاده از حقوق و مزایا مفتخر گردد. در مورد محل خدمتش به سمت فرمانداری نظامی قم منصوب موکول به امر عالی است.

شماره ۹۹۳۹ فرماندار نظامی تهران، سرتیپ دادستان



من به کتابی که از کودتا معرفی جامع و مانعی بکند دسترس ندارم. ولی تصور می‌کنم هر عمل خلاف قانون و مقررات که در سیاست مملکت مؤثر شود و اوضاع را به‌وضع دیگری درآورد. آن را کودتا گویند. مثلاً یک عملی که رژیم مملکت را به‌رژیم دیگر تبدیل کند و یا دولتی که در سر کار است ساقط کند و دولت دیگری را به‌جای آن بگذارد. اینکه در کیفرخواست کودتای شب ۲۵ مرداد را به‌کرات کودتای دروغ نوشته‌اند و در بیانات شفاهی هم آن مرد گفت چون یک تبر خالی نشده کودتا نبوده است. مطلقاً صحیح نیست. بهترین کودتا آن است که بدون خرابی شدن تبر از آن نتیجه بگیرند. همچنانکه بهترین جنگها آن جنگی است که تلفاتش کم ولی نتایجش زیاد باشد.

علت انکار کودتا از این نظر است که هر عملی از این دولت صادر شود بگویند قانونی است و گفته نشود که دولتی که خودتان آوردید و سندی که می‌خواستید از او گرفتید بی‌ارزش است.

رئیس: آقا خواهش می‌کنم از صبح روز ۲۵ مرداد ماه بگویند که در حدود مأموریت ما است. دکتر مصدق: خوب فریاد شبش کودتا شد دیگر.

رئیس: قبل هم گفتیم که بنده اجازه ندارم و صلاحیت هم ندارم که حتی بچربان نیم بعد از نصف شب ۲۵ مرداد رسیدگی کنم. وظیفه ما رسیدگی به‌وقایع ساعت یک صبح ۲۵ مرداد ماه است.

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس جناب عالی را به‌خدا، به‌وجدانتان قسم می‌دهم این فرمایشی که می‌فرمایند صحیح است!

رئیس: بله، بله.

دکتر مصدق: به‌وجدانتان قسم می‌دهم آقا قدری فکر کنید.

رئیس: بله شما شاید بخواهید مثل سابق از زمان محمد علی‌شاه بگویند و اطالافه کلام بکنید. ما موظف به‌شنیدن آنها نیستیم و صلاحیتش را هم نداریم.

دکتر مصدق: پس می‌فرمایید بنده باید اطاعت امر بکنم؟ چشم.

رئیس: نخیر، شما اطاعت از قانون بکنید.

دکتر مصدق: اطاعت امر می‌کنم. امر آقا، امر امر مبارک اینجا واجب‌الاجراست. خوب حالا اجازه می‌فرمایید پس لااقل نظرشان را بگویم که برای چه کودتا شد؟ یا این را هم نگویم [خنده حضار]

رئیس: خیر آقا صلاحیت ما نیست که آنرا بگویند. شما بفرمایید که چرا فرمان اعلیحضرت همایونی را اجرا نکردید؟

دکتر مصدق: خوب حالا هر چه دلتان می‌خواهد بگویند ما که در اینجا جز اطاعت امر آقایان کاری نداریم. بسیار خوب. اما آخر شما رئیس دادگاه هستید باید بدانید برای چه کودتا کردند تا روشن شوید و بتوانید نضارت کنید.

پس چی من هیچ نگویم و شما هم چیزی نشنوید پس چطور نضارت می‌کنید و می‌خواهید رأی بدهید؟

رئیس: خیر نمی‌خواهیم بدانیم ما می‌خواهیم بدانیم که شما چرا از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد ماه فرمان عزل را اجرا نکردید؟

دکتر مصدق: بسیار خوب باید امر آقا را اجرا کنم و غیر از این چاره‌ای ندارم. بسیار خوب. این هم به‌کنار [در این هنگام دکتر مصدق باز چند ورتی را از یادداشت‌هایی که داشت جدا کرد و داخل کیف دستی‌اش گذاشت و چنین گفت:]

پس از مذاکراتی که نمی‌خواهم عرض کنم در کجا صورت گرفت کودتا در روز ۲۸ مرداد صورت گرفت. اول خانها را بمباران کردند و بعد عده‌ای غارتگر که در بین آنها چند چاقوکش متخصص وجود داشت وارد خانه‌ام شدند تا من را از بین ببرند. بهر حال با اینکه خانه بلاذفاع اعلام شده بود بمباران شد و بعد غارتگران و چاقوکشان که در عقب بواسطه نظامیان تقویت می‌شدند هجوم به‌خانه آوردند.

رئیس: این موضوع مربوط به کدام ماده از دفاع خودتان است. چون الان داخل در اصالت دستور فرمان بودید بهتر است موضوع به‌موضوع صحبت کنید.

دکتر مصدق: نه خیر قربان یک فصل دیگر است یک قدری تأمل فرمایید.

رئیس: داخل در موضوع فرمایید و الا بنده اجازه نمی‌دهم.

دکتر مصدق: آقا خودتان فرمودید که بنده روی مطالب ۲۵ تا ۲۸ صحبت کنم پس چه باید بگویم؟

رئیس: روی همین موضوع صحبت کنید که گفته شد.

دکتر مصدق: همین آقا همین است. برای این است که بگویم که چه شد که من از خانه‌ام فرار کردم.

رئیس: بسیار خوب همانطور که شروع کرده بودید ادامه دهید.

دکتر مصدق: این همانست آقا.

رئیس: فقط از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: به سر آقا قسم هیچ خارج نمی‌شوم و کاملاً در داخل موضوع صحبت می‌کنم. ۲۵ تا ۲۸، امر آقا را

اطاعت می‌کنم.

رئیس: امر قانون را اطاعت کنید.

دکتر مصدق: خوب آقا امر شما هم امر قانون است، مگر نیست؟

رئیس: امر قانون است که من عرض می‌کنم.

دکتر مصدق: بله خیلی خوب امر است. حالا اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بله آقا فرمایید.

دکتر مصدق: چنانچه غارتگران و چاقوکشان تقویت نمی‌شدند قوای مستحفظ خانه من یا شلیک چند تیر هوایی

آنها را مثل روز ۹ اسفند مجبور به فرار می‌کردند. نظامیان مدافع خانه من به هیچ وجه از اینکه غارتگران از عقب

بواسطه نظامیان تقویت می‌شوند اطلاع نداشتند. اول چند تیر هوایی تالی کردند و چون در عقب جمعیت قوای نظامی

بود که نمی‌توانست فرار کند شاید تیرهایی هم غیر هوایی انداختند و بر طبق مقررات خانه و خود من دفاع کردند و

آنها به هیچ وجه از دستخطی که راجع به عزل من آورده بودند اطلاع نداشتند که مورد تعقیب واقع شوند. این بود

کودتایی که به عمل آمد و هیچ مقامی بیش از فرمانداری نظامی تهران صلاحیت ندارد...

رئیس: از صلاحیت گذشته‌ایم.

دکتر مصدق: نه خیر آقا این مربوط به صلاحیت دادگاه نیست مربوط به صلاحیت تصدیق کودتا است. یک

تعریفی است. مربوط به صلاحیت آقا نیست. موضوع دیگری است قدری حوصله داشته باشید عرض می‌کنم. گفتم

هیچ مقامی بیش از فرمانداری نظامی تهران صلاحیت ندارد که تصدیق کودتا را بکند و با نامه‌ای که از آن مقام به مقام

نخست‌وزیری نوشته شده و خوانده شد هیچ کس صلاحیت این را ندارد که در این باب دیگر بحث کند. شما فرمودید

چرا سرلشکر زاهدی را توفیق کردم بنده هم مطابق قانون دارم جواب می‌دهم.

رئیس: قانون اجازه نمی‌دهد شما از موضوع کیفرخواست خارج شوید.  
 دکتر مصدق: فریاد خودتان فرمودید چرا سرلشکر زاهدی را توقیف کردم. چرا توجه نمی‌فرمایید؟ من بیاید  
 جواب بدهم.

رئیس: جوابش را دادید و رفت و تمام شد.

دکتر مصدق: شرطش را هم گفتم. عرض کردم به شرطی که بعد توضیح دهم.  
 رئیس: الان دانستید راجع به فرمان صحبت می‌کردید. شما که با دادگاه حق مباحثه ندارید. جواب کیفرخواست  
 را بدهید.

دکتر مصدق: بنده هم راجع به کیفرخواست و کودتا صحبت می‌کنم.

رئیس: موضوع کودتا به دادگاه مربوط نیست. موضوعی که به دادگاه مربوط است آن است که در کیفرخواست  
 ذکر شده و مربوط به ۲۵ تا ۲۸ مرداد است.

دکتر مصدق: ایشان نوشته‌اند من ترمذ کرده‌ام. من باید دلیل خودم را بگویم.

رئیس: ایشان همان ۲۵ تا ۲۸ مرداد را نسبت به شما ادعا دارند و شما هم به همین جواب بدهید بگویید چرا  
 فرمان را اجراء نکرده‌اید؟ اگر بنا باشد در اینجا از سیاست دولت بحث شود مسا صالح برای شنیدن آن نیستیم. در  
 صلاحیت این دادگاه نیست که در سیاست دولت بحث کند.

دکتر مصدق: صحبت از سیاست دولت نیست فریاد شما، دو کلمه راجع به کودتا می‌خواهم صحبت کنم.

رئیس [با عصبانیت]: آقا رعایت تذکرات من را بکنید والا طبق قانون جلسه را سری می‌کنم.

سرتیپ از موده: اجازه می‌فرمایید دو کلمه عرض کنم.

رئیس: اجازه بدهید این صحبت ایشان تمام شود.

سرتیپ از موده: مربوط به همین صحبت ایشان است. دو کلمه بیشتر عرض ندارم. اجازه بفرمایید پیشنهادی  
 دارم. راجع به کار ایشان است.  
 رئیس: بفرمایید.

سرتیپ از موده: ملاحظه می‌فرمایید این وضعی را که ایشان پیش گرفته‌اند حرفهایش را خواهد زد. می‌خواهم  
 پیشنهاد کنم اولاً مانعی نمی‌بینم که منتهم دیگر دفاعش را بکنند تا ایشان وضعیانشان را مرتب کنند.

دکتر مصدق: به. عجب! عجب پیشنهادی!

سرتیپ از موده: اگر هم ایشان حرفهای دارند که می‌خواهند بزنند اجازه بدهید تقاضای جلسه سری بکنم تا  
 ایشان هر چه حرف دارند بزنند چون ایشان حرفهای خودشان را نمی‌زنند و به اخطار جناب عالی هم توجهی  
 نمی‌کنند.

رئیس: بله. بنده هم این تذکر را دارم.

دکتر مصدق: آقا من ده صفحه کاغذ را الان کنار گذاشتم. فرمودید نخوان من هم نخواندم. دیگر چه بکنم آقا هر  
 چه که گفتید اطاعت کردم.

سرتیپ از موده: در هر صورت ممکن است جلسه را سری بکنیم تا ایشان هر چه می‌خواهند بگویند با اینکه منتهم  
 دیگر دفاع خودش را بکنند و دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای دکتر مصدق الان اخطار می‌کنم که، اگر یک بار دیگر از موضوع خارج شوید دادگاه را سری

می‌کنم.

دکتر مصدق: اطاعت می‌کنم آقا اطاعت می‌کنم مطمئن باشید من چه دهان دارم که بتوانم نمرود کنم و خارج از موضوع صحبت کنم.

رئیس: بسیار خوب بفرمایید.

دکتر مصدق: اجازه فرمودید.

رئیس: بله بفرمایید.

دکتر مصدق: سوم استناد و نوشتجات و هر چه در اطاق خواب و اطاق مجاور آن بود و در آن گاو صندوق آهنی دانشم غارتگران برده‌اند و بموجب این سه قطعه عکس، عکسها را الان تقدیم حضورتان می‌کنم.

رئیس: ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

ساعت ۵ بعد از ظهر جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

\*\*\*

پس از تشکیل مجدد جلسه، رئیس یادداشتی بدین شرح قرائت کرد

اخطار به آقای دکتر مصدق: نحوه دفاع متهم یا وکیل مدافع یا بیانات دادستان از دو حال خارج نیست: یا لایحه تنظیم می‌شود و برای ضبط در پرونده تسلیم دادگاه می‌گردند و یا به طور شفاهی هر گونه اظهاری دارند بیان می‌کنند و منشی دادگاه آن بیانات را در صورت جلسه ثبت می‌کند. اینک ملاحظه می‌شود دفاع و اظهارات شما به نحوی است که نه صورت لایحه تنظیم شده‌ای را دارد و نه بیانات شفاهی است که منشی دادگاه بتواند آن را ثبت نماید. علیهذا اعلام می‌شود هر گاه مایل هستید، دفاعیات خود را شفاهاً بیان کنید تا منشی دادگاه ثبت نماید. هر گاه به این نحو تمایل ندارید مانعی ندارد. فعلاً دادگاه اجازه می‌دهد وکلای مدافع یا خود تیمسار سرنیپ ریاحی به دفاع بپردازند تا شما با فرصت لازم مطالب خود را به صورت لایحه تنظیم و پس از قرائت برای ضبط در پرونده به منشی دادگاه تسلیم نمایید.

در خانه یادآور می‌شود با علاقه‌ای که این دادگاه به علنی بودن جلسه دارد در نظر بگیرید که در هر صورت نحوه دفاع شما نبایستی مخالف مصالح کشور باشد که دادستان بناچار طبق موازین قانونی درخواست سری بودن دادرسی را بنماید. هر طور میل دارید بفرمایید.

دکتر مصدق: فرمودید یا لایحه‌ای باشد که بنده قرائت کنم و تسلیم منشی دادگاه کنم. اگر غیر از این باشد، باید شفاهاً بگویم. بنده حافظه ندارم. آدمی که حافظه ندارد، باید یادداشت کند و از روی آن به عرض دادگاه برساند. روزی یک گوسفند منزل ما آوردند که قربانی کنند و یک کاسه آب گذاشتند که بخورد. گفتم این آب برای چیست؟ جواب دادند این گوسفند که می‌خواهد کشته شود، بگذارید آتش را بخورد. حالا هم شما که می‌خواهید حکم محکومیت مرا بدهید، بگذارید من حرفم را بزنم. اگر از موضوع خارج بود بگویید؛ و اگر گفتم، زنگ بزنید فوراً سکوت بکنم رئیس: وقت دادگاه کافی نیست که هر لحظه شما از موضوع خارج شوید و ما زنگ بزنیم و باز از سر شروع کنید. بهلاوه مطالب شما تنظیم نشده.

دکتر مصدق: تنظیم شده.

رئیس: تنظیم نشده، تا اینجا که خواندید تنظیم شده بود.

دکتر مصدق: تنظیم شده آقا. بنده خودم تنظیم کرده‌ام حالا که اینطور می‌فرمایید بنده سه سند به شما می‌دهم و

دیگر هم عرضی نمی‌کنم.

[در این موقع آقای دکتر مصدق مقداری اوراق از کیف خود بیرون آورد و مشغول بررسی آنها شد. رئیس دادگاه برای چندمین بار گفت بهتر است این اوراق را با فرصت کافی تنظیم و بعد فرانت کنید ولی چون آقای دکتر مصدق متوجه نشد آقای سرهنگ بزرگمهر خطاب به ایشان اظهار داشت: منظور تبسار ریاست دادگاه این است جناب عالی لوابح را طوری تنظیم فرمایید که نظریاتی که دادگاه دارد در آنجا نباشد و محتاج به تذکر نگردد.]

دکتر مصدق: چشم، چشم. همین الان عرض می‌کنم. به خدا قسم! به ذات پروردگار که اگر از موضوع خارج شوم. شما می‌دانید که من کسی نیستم که خلاف قول خودم عمل کنم.

رئیس: اعتقاد من این است که شما این اوراق را سر فرصت تنظیم کنید و با وکیل مدافع خودتان هم مشورت کنید.

دکتر مصدق: تنظیم کرده‌ام آقا. مشورت هم لازم ندارد. به جهت اینکه وکیل مدافع برای خودش یک دفاعی خواهد کرد ولی متهم باید حرفهای خودش را بزند.

رئیس: پس فرمایید.

دکتر مصدق: تأمل فرمایید آقا؛ بنده سه عکس دارم که تقدیم می‌کنم مربوط به ۲۵ تا ۲۸ مرداد هم هست.

رئیس: هر وقت اوراق شما تنظیم شد اظهارات خودتان را خواهید فرمود.

دکتر مصدق: چشم. بنده دیگر از این کارها نمی‌کنم آقا. امر جناب عالی را اطاعت می‌کنم. توکر شما هستم. دیگر از این کارها نمی‌کنم. توبه کردم آقا.

رئیس: توبه نفرمایید. فقط داخل در موضوع صحبت کنید.

دکتر مصدق: بله، اطاعت امر [در این هنگام آقای دکتر مصدق دوباره به تنظیم بایگ‌های خود پرداخت و از منشی دادگاه سؤال کرد به کجا رسیده بود؟]

رئیس: کدام به کجا رسیده بود آنهایی که می‌فرمودید همه به جاهای خارج از موضوع رسیده بود. بنده اجازه نخواهم داد که آن مطالب دنبال شود. جناب عالی هم هنوز اوراق خود را تنظیم نکرده‌اید. صلاح شما این است که بعداً اوراق را تنظیم کنید و...

دکتر مصدق: تنظیم است آقا، چرا حوصله نمی‌فرمایید تنظیم است، آخر بنده که اینجا مانسین نویسی نداشتم یک یادداشت‌هایی بوده نوشته‌ام. حالا این سه عکس هست که تقدیم می‌کنم. [آقای دکتر مصدق سه قطعه عکس از لا بلای اوراق خود بیرون کشید و در حالیکه آنها را بدرئیس دادگاه نشان می‌داد گفت:] این عکس تبسار سرنویپ نصیری است؛ دیشب تقدیم کردم ملاحظه فرمودید. اینها را شفاهی می‌گویم آقا. خلاف میل جناب عالی که نیست؟

رئیس: اظهارتان را بفرمایید.

دکتر مصدق: چشم. البته هر چه بفرماید اطاعت می‌شود. در هر صورت این عکس سرنویپ نصیری است. در مجلات مویس منتشر شده و زیرش نوشته سرهنگ نصیری فرمان عزل دکتر مصدق را که از گاو صندوق‌خانه دکتر مصدق بدست آورده در دست دارد.

رئیس: بسیار خوبه بعد.

دکتر مصدق: شما آقا چه می‌گویید که من تشوم؟ شما هر چه بفرمایید بنده مطیعم. اطاعت امر می‌کنم آقا.

رئیس: ادامه دهید به صحبت خودتان.

دکتر مصدق: آن اولی بود، دوم عکس یازده افسر، [عکسی را که در دست داشت نشان داد] که دو اطلاق انتظار ستاد ارتش برداشته شده و سرکار استوار اگر می قسمتی از نوشتجات مرا در دست گرفته به شرح ایضا [آقای دکتر مصدق در این وقت عکسهای مزبور را بمنشی دادگاه تحویل داد] حالا آن افسران را خود آقا بفرمایید کی هستند چون شما بهتر می شناسید، بنده که...

رئیس: بسیار خوب! مطالب دیگر را بفرماید.

دکتر مصدق: بله، بله سوم عکس... فراموش کردم لطفاً بدهید یک نگاهی بکنم یادم بیاید... بله عکس سوم هم عکس تیمسار سرلشکر یانمانقلیچ رئیس ستاد ارتش است با سر تیپ منصوری و یک افسر دیگر و باز همان استوار اگر می که نوشتجات من جلوی میز تحریر ایشان روی زمین ریخته شده: این هم عکس سوم.

رئیس: تمام شد!

دکتر مصدق: خیر، اجازه بفرمایید عرض کنم؛ حالا دیگر شفاهی است اگر بنده نگاه به کاغذها کردم بفرمایید مرا مجازات کنند؛ نوشتجات زیادی بنده داشتم که اگر روزی دولت ایران صلاحیت دادگاه بین المللی را یعنی دادگاه بین المللی دادگستری لاهه را قبول می کرد و دولت ایران یا دولت انگلیس می رفتند در آن دادگاه؛ آن نوشتجات بسیار برای ایران مفید بود و مثبت حق و دعاوی ایران بود آن هم جزو این نوشتجات بوده که برده اند [در این موقع آقای دکتر مصدق اجازه نشستن خواست و رئیس دادگاه به وی اجازه داد که نشسته صحبت کند؛ آقای دکتر مصدق در حالی که سر جای خود می نشست خطاب به رئیس دادگاه گفت: خدا سباهات را از سر من کم نکند، به حق خدا آدم یا وجدانی هستی.

چهارم - اینکه مرتکب سوء قصدی شده ام یا نشده ام

اینکه جزو سئله است، اینکه نمی شود نگوییم. جزو سئله است، پس من هیچ نگوییم و هیچ نشنوبند؛ اینکه

نمی شود

چهارم اینکه مرتکب سوء قصدی برای بهم زدن اساس حکومت با ترتیب وراثت تخت و قاج و

تحریر من مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت - این عین عبارت قانون است - شده ام یا نه.

همین.

من از بحث علمی اینکه ماده ۳۱۷ چه می گوید و من چه کرده ام که مشمول مقررات این ماده واقع

شوم، صرف نظر می کنم و فقط جنبه عملی کار را در نظر می گیرم. بدیهی است که غرض از بهم زدن

اساس حکومت، برقراری رژیم جمهوری است، آن کسی هم که می خواهد رژیم را عوض کند قهراً

می خواهد خودش رئیس جمهور بشود من از آقایان دادرسان و هر شخص منصفی استدعا می کنم

دوست توجه بفرمایند که اکنون در محالگی که جمهوری است اثر نخست وزیر در کارها بیشتر است یا

اثر رئیس جمهوری. شما می دانید که رئیس دولت هندوستان جناب آقای جواهر لعل نهرو است، ولی

هیچ نمی دانید که اسم رئیس جمهوری و کار او در هندوستان چیست.

من اگر در مدت دو سال و چند ماه تحمل زحمانی را نموده ام، فقط برای این بوده است که

خدمتی به جامعه بکنم، والا نه احتیاج به کاخ تشبیتی داشته ام و نه می خواسته ام حقوق آن را بگیرم که

از مقام نخست وزیری دست بکنم و رئیس جمهور شوم، مگر من نمی دانم که انتخاب یک رئیس

جمهوری در این مملکت به هیچ وجه عملی و مفید نیست. مگر من آن قدر می‌اطلاعم که راهی در نظر نگرفته کاری بکنم؛ راهی هم که برای این کار باشد، هرگز نمی‌کنم و در این راه قسمی بر نمی‌دارم. راجع به ترتیب وراثت تخت و تاج، اگر مقصود این بوده که سلطنت از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی منتزع و به شخص دیگری در همین خاندان داده شود که در این خاندان کسی بهتر از اعلیحضرت نیست. چنانچه مقصود این بوده که سلسله فعلی منقرض شده و سلسله جدیدی تشکیل شود، نمی‌دانم کیست در این مملکت که با افکار امروز دنیا بتواند یک سلسله دیگری تشکیل دهد. بدیهی است که تا آن مرد تگوبد مقصود از بهم‌زدن ترتیب وراثت تخت و تاج چه بوده و کسی داوطلب این کار بوده است، موضوع قابل توجه نیست.

اینکه گفته‌اند من می‌خواستم محمد مصدق شاه بشوم، مردم این حرف و این تهمت را به پشیزی برابر نمی‌کنند. خوب است حرفی بزنند و مطالبی بگویند که در یک مملکت هجده میلیون نفری لاقفل صد نفر آن را یاور کنند. آیا کسی باور می‌کند که من مجلس مؤسسان تشکیل دهم برای اینکه آن مجلس مرا پادشاه مملکت بکند؟ اینها حرفهای است که به هیچ وجه ارزش ندارد در دادگاهی گفته شود.

و اما راجع به تحریر مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت؛ این حرف تا قبل از روز ۲۵ مرداد گفته نشده بود و کسی نفوه آن را هم نکرده بود. در طرف دو روز هم من نه کسی را تحریر می‌کردم و نه به کسی اسلحه داده‌ام. خوب است آن مرد بگوید که من با چه کسانی صحبت کرده‌ام و آن را ثابت کند و بعد از چه محلی اسلحه داده‌ام و کی داده و کی گرفته است. اگر تمام محاکمات فقط به حرف باشد، و مدعی کوچکترین سندی برای اثبات حرف خود ابراز نکند و هر وقت خواستند کسی را اعدام کنند یک دادستانی را بیاورند و او هر چه گفت - می‌دانم شما قبول نمی‌کنید - قبول کنند و هر کسی را که می‌خواهند اعدام کنند به حرف دادستان از بین ببرند، وای به حال چنین مملکتی که این‌طور محاکمه و یک عده خانمین مملکت را دچار بدبختی کنند و از بین ببرند.

من خدا را گواه می‌گیرم که روزنامه‌هایی را که آن مرد فرائت نمود، از فرط گرفتاری نخوانده‌ام. شما از کارمندان نخست‌وزیری که در این مدت با من کار کرده‌اند سؤال کنید که برای من مجال روزنامه‌خوانی بوده است؟ من هر مجالی برای روزنامه‌خوانی داشته‌ام، از روزنامه‌اطلاعات استفاده کرده‌ام. روزنامه‌های دیگر را اگر مطلبی راجع به شخص من داشته، برای اطلاع و اظهار نظر آورده‌اند و جواب گرفته‌اند.

راجع به اینکه گفتند ایران تو یا ایران جدیدی می‌خواستم درست بکنم، من دفعه اولی است که این حرف را در این دادگاه شنیده‌ام. من نزاع لفظی با کسی ندارم. همیشه خواسته‌ام که مملکت ایران آزاد و مستقل شود؛ سیاستهای خارجی ما را تابع منافع و نظریات خود نکنند؛ دولت ایران دولتی باشد که در عداد دول مستقل و آزاد دنیا بتواند فرار گیرد؛ و شاهنشاه آن جز به ملت به هیچ کجا اتکا پیدا نکند. (چند سطر که مورد تصدیق است عرض نمی‌کنم.) اگر آن مرد بگوید ملت ایران طالب این اوضاع نیست، خلاف واقع گفته. ملت ایران می‌خواهد با آزادی و استقلال زندگی کند یک خانه خراب که صاحبخانه در آن مستقل زندگی کند، به از قصوری است که بسازند ولی در آن تصور آزاد

نیاشند.

چنانچه هر کس یک نظری در صلاح شخص شاهنشاه اظهار کنند و او را به عنوان سوء قصد در سه موضوع ماده ۳۱۷ دار بزنند، تکلیف این مملکت و مردم معلوم است.  
(باز چیزهایی است که در این جا نمی توانم عرض کنم).

به واسطه وضعیاتی که بین دربار شاهنشاهی و اینجانب پیش آمده بود و تمام کارها را فسخ می کرد، می خواستم اعلامیه ای بدهم و بعد استعفا کنم. ولی قبلاً لازم دانستم که اقدامی کنم شاید به دادن اعلامیه محتاج نشوم.

من پاداشتهای روزانه آن چه داشته ام بردند. در هر حال روز پنج شنبه ای که آخر دی ماه یا اول بهمن بود، به آقای علاء وزیر دربار شاهنشاهی...

رئیس: باز قبل از ۲۵ است.

دکتر مصدق: توجه کنید چه عرض می کنم. اینها گفته شده است.

رئیس: داخل موضوع شوید خودتان هم که می فرمایید گفته شده است.

دکتر مصدق: چشم؛ می فرمایید هیچ چیز نگویم، چشم.

رئیس: مطلب از ۲۵ تا ۲۸ باید باشد.

دکتر مصدق: چشم، چشم. اینها که چیزی نیست خلاف سیاست باشد، آن وقت شما به نتیجه نمی رسید. امر می فرمایید، بسیار خوب.

سرهنگ بزرگمهر [خطاب به دکتر مصدق]: آب میل دارید؟

دکتر مصدق: نخیر آقا، آب برای چه؟ ما گوسفندی هستیم که آب نداده سرمان را می برند. [خنده شدید حضار]

رئیس: ده دقیقه تنفس می دهم تا مطالب را تنظیم فرمایید.

دکتر مصدق: تنظیم است، آقا. احتیاج به تنظیم ندارد.

ده دقیقه تنفس داده شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه رئیس گفت:

قبل از ادامه بیانات خود توضیح دهید مقصود از این روزنامه و عکسها چه بود.

دکتر مصدق: مقصود از این عکسها این بود که گاو صندوق مرا که در حدود سی هزار تومان قرضه ملی که خودم و پسرم خریده بودیم بردند. چند پارچه جواهر که متعلق به دخترم بود و در آن گاو صندوق بود بردند. تمام نوشتجات شخصی خودم که در این دو اطاق، یکی اطاق خوابم و یکی اطاق مجاور که گاو صندوق در آنجا بود، پسرند. استاد زیادی از خانواده هایی بمن راجع به حقانیت دولت ایران رسیده بود. عکسهایی از انتخابات دوره دهم تهیه که قرار داد تمدید نفت در آن دوره از مجلس...

رئیس: مقصود از این عکسهایی که مال افسران بوده و این روزنامهها چه بود؟

دکتر مصدق: این عکس دلالت می کند که استاد مرا آن روز برده اند. همین عینک را که ملاحظه می کنید، بنده در

امریکا خریدم. در باشگاه افسران عینک نداشتم. یک افسری آورد و به من داد. لذا به او طول عمر بدهد.

رئیس: منظور آن این بود که افسران بردند.

دکتر مصدق: بله.



رئیس: مقداری از اشیا و اثاث منزل شما را کلا تریها پیدا کردند و دادند. آیا مأمورینی که آنها را جمع کرده و تحویل داده‌اند. دلیل آن است که خود آنها آن اشیا را برده‌اند؟

دکتر مصدق: من از تحویل آن اشیا اطلاعی ندارم.

رئیس: گفتید که سند می‌دهید اینها که سند نیست. گفتید استوار. این استواری که می‌فرمایید کجاست و کیست؟

دکتر مصدق: اکرمی آقا، استوار اکرمی.

رئیس: شما خودتان نشان بدهید.

دکتر مصدق: بنده که نمی‌شناسم شما بهتر می‌دانید.

رئیس: سرکار سرهنگ وکیل مذاققتان ممکن است آن را نشان بدهد.

سرهنگ بزرگمهر: بنده هم او را نمی‌شناسم.

[در این موقع سرهنگ بزرگمهر سه قطعه عکس را از منشی دادگاه گرفت و نزد آقای دکتر مصدق آورد و هنگامی که عکس‌ها را بدکتر مصدق نشان می‌داد یکی از هیئت داوران که گویا آقای سرنیپ به‌خوب بود گفت در این عکس نیسار بانما نقلیج، سرهنگ خواجه‌نوری و سرهنگ داوا شناخته می‌شود ولی بقیه شناخته نمی‌شوند. دکتر مصدق یک نفر را که در عکس پشت سر این سه نفر ایستاده بود نشان داد و گفت آن استوار این است و عکسها را سرهنگ بزرگمهر مجدداً به منشی دادگاه داد.]

رئیس: بسیار خوب اکنون جناب عالی دتبال مطالبتان را بفرمایید.

دکتر مصدق:

اکنون لازم می‌دانم عرض کنم که آن مرد [اشاره به آزموده] بدین عنوان که چرا از ساعت ۶ بعد از نصف شب اینجانب خود را نخست‌وزیر معزول ندانسته و باز تا روز ۲۸ مرداد کار کرده‌ام، دادگاه نظامی را برای رسیدگی به جرمی من صالح دانسته و دادگاه هم قرار صلاحیت خود را صادر کرده. راجع به عزل و نصب وزرا که از وظایف نمایندگان مجلس است چنین اظهار عقیده کرده است: «طبق نص صریح اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، عزل و نصب وزرا از حقوق مسلم پادشاه است که در طول عمر مشروطیت مورد عمل قرار گرفته است. سوابق مسلمی در دوره سلطنت احمد شاه قاجار نسبت به عزل نخست‌وزیر به وسیله تلگراف از اروپا و عزل و نصب‌های زمان اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر و همچنین زمان اعلیحضرت همایون محمد رضاشاه پهلوی درباره جنابان آقایان مساعد مراغه‌ای، علی منصور، مرحوم سپهبد حاج علی رزم‌آرا و جناب آقای حسین علاء همگی [حاکمی] از صراحت اصل ۴۶ متمم قانون اساسی و استفاده از این حق مسلم مقام سلطنت در راه حقیقت قانون اساسی کشور و دوام مشروطیت می‌باشند. چنانکه پس از استعفای آقای مساعد مراغه‌ای از نخست‌وزیری که اعلیحضرت شاهنشاهی طی اصل ۴۶ متمم قانون اساسی فرمان نصب آقای علی منصور را به نخست‌وزیری صادر فرمودند و کابینه خود را تشکیل داده و اقلیت مجلس شانزدهم به رهبری همین آقای دکتر محمد مصدق رسماً همکاری خود را با دولت ایشان در مجلس اعلام نمود. همچنین هنگامی که به فرمان اعلیحضرت همایونی مرحوم سپهبد حاج علی رزم‌آرا به نخست‌وزیری منصوب گردید، علاوه بر اینکه با اکثریت ۹۱ رأی از مجلس شورای ملی رأی اعتماد گرفت، از طرف اقلیت مجلس به رهبری همین آقای دکتر مصدق هنگام اعلام عقد قرارداد بازرگانی ایران و

شوروی به نام نخست‌وزیر به مشارالیه تبریک گفته شد.

«بنا به مراتب فوق، تردیدی نیست که فرمان عزل آقای دکنر مصدق که ساعت یک صبح ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به مشارالیه ابلاغ گردید و وصول آن را کتباً و شفاهاً اعتراف نموده علاوه بر اینکه منطبق با صراحت...

رئیس: این قرار را که ما صادر کردیم؛ احتیاج ندارد بخوانید.

دکتر مصدق: این را که خودتان نوشته‌اید من می‌خواهم رد کنم. پس می‌فرمایید چه بگویم؟ قرار خودتان را هم حق ندارم بخوانم.

رئیس: یعنی برمی‌گردید به صلاحیت.

دکتر مصدق: خبر آقا بهیچ وجه، این راجع به دستخط است که نافذ نیست.

«... اصل ۴۶ متمم قانون اساسی و رویه عمل سلاطین دوره مشروطیت بوده و هست، عملاً نیز ادوار مختلف نضبه مورد تأیید و تصدیق خود متهم قرار گرفته و الزام قانونی داشته است. بنابراین از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد ۳۲ عنوان اینکه او نخست‌وزیر بوده، وجهه قانونی نداشته و اعلامیه صبح همان روز آقای دکتر مصدق که بدون ذکر عنوان نخست‌وزیری اعلامیه خود را با امضای ساده دکتر محمد مصدق صادر نموده مورد تأیید این نظر است.»

اکنون لازم است نظریات خود را در این باب عرض کنم. آن این است که فرق فاحشی بین نصب نخست‌وزیر و عزل آن در ایران می‌باشد. در مملکتی که احزاب بزرگ هست، مثل انگلستان، وقتی که یکی از احزاب در انتخابات موفقیت حاصل نمود و اکثریت پارلمان را به دست آورد، لیدر آن حزب نخست‌وزیر قهری مملکت است و پادشاه نه می‌تواند او را عزل کند و نه دیگری را به جای او انتخاب کند.

در بعضی از ممالک دیگر که مثل انگلستان در حزب بزرگ نیست و احزاب و دستجات مختلفی در مجلس ایجاد اکثریت می‌کنند، سلاطین یا رؤسای جمهوری نظریه لیدرهای احزاب مختلف را می‌خواهند.

در ایران چون احزاب متشکلی نیست و در مجلس اکثریت پا یرجایی وجود ندارد، سابقه این است که رأی تمایل را در جلسه غیر علنی مجلس با رأی مخفی اتخاذ می‌کنند. این رأی تمایل یا خواستن نظر از این جهت است کسی را که در مجلس اکثریت نداده برای نخست‌وزیری تعیین نکنند که بعد او را مجلس رد کند و به‌مقام تعیین کننده توهین وارد شود.

این راجع به نصب نخست‌وزیر بود ولی راجع به عزل نخست‌وزیر، هیچ مملکتی نسبت که مشروطه باشد و پادشاه بتواند نخست‌وزیر را عزل کند. رویه مشروطه که در همان ساعت اول بدون آنکه دولت مرتکب کوچکترین عملی شده باشد، مجلس به دولت رأی ندهد و دولت از بسین بیرون رود، کوچکترین دلیلی است که انتصاب نخست‌وزیر هم مثل عزل او فقط حق مجلس است. والا دولتی که پادشاه با رئیس جمهور معین کند، باید لااقل چند روز کار بکند که بعد به واسطه عدم رضایت از کار مجلس شورای ملی به او رأی اعتماد ندهد.

در جلسه ۳۰ آبان ماه آن مرد موادی از قانون اساسی سونده و بلژیک اسم برد که از موضوع ما

خارج بود. موضوع ما این است که آیا شاه حق عزل نخست‌وزیر را دارد یا نه؟ کسی نگفته بود که در قانون بلژیک اصلی شبیه به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی خود ما راجع به عزل و نصب وزرا نیست و یا عین آن وجود ندارد. از قبیل همین اصل ۴۶ که در قانون اساسی بلژیک ذیل اصل ۶۵ تدوین شده و با اصل ۵۱ متمم قانون اساسی بدین قرار: اعلام جنگ و عقد صلح با پادشاه است. آیا ممکن است کشوری باشد که به پادشاه چنین حقی بدهد که هر وقت خواست جنگ کند و هر وقت نخواست صلح کند؟ اشخاصی که برای پادشاه چنین حقی را قائل شوند، به نظر من خدمتی به شاهنشاه نکرده‌اند. چنانچه بعضیها از این اصل و با اصلی شبیه به آن در قانون اساسی دیگر ممالک اطلاع نداشته باشند. لاقلاً در روزنامه‌ها خواننده می‌خوانند هر وقت که بین مملکتی با مملکت دیگر جنگ در گرفت اول باید مردم مملکت با اعلام موافق باشند. آن پادشاهی که برخلاف نظر مردم اعلام جنگ بدهد، جز شکست چیزی عطايش نمی‌گردد. دولت با مجلسین مشورت می‌کنند و مجلسین با ملاحظه افکار عمومی اعلام جنگ را تصویب می‌نمایند. آن وقت پادشاه به آن رسمیت می‌دهد. چنانچه بدون طی این مراحل پادشاه چنین اعلان جنگی بدهد، مخارج جنگ را هم نباید از کیسه خود بردارد چونکه تا مجلس بودجه مخارج جنگ را تصویب نکند، دولت نمی‌تواند دیناری تأدیه نماید.

این اصل و بعضی از اصول دیگر من جمله همان اصل ۴۶ که می‌گوید عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است، صرفاً جنبه تشریفاتی دارد. والا باید بگویند که اصل ۴۴ متمم قانون اساسی که بدین طریق تدوین شده: «شخص پادشاه از مسئولیت میری است و وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند» و با اصل ۴۵ که می‌گوید: «کلیه قوانین و دستخطهای شاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشند و مشول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است» که این اصل اقتباس از اصل ۶۴ قانون اساسی بلژیک است...

رئیس: همین مطالب را در صلاحیت بیان کردید.

دکتر مصدق: باید پرسید تا چه عرض می‌کنم.

رئیس: و دادگاه هم فرار صلاحیت صادر کرد که شما را از روز ۲۵ مرداد نخست‌وزیر ندهانسته. اینها در اینجا حلاجی شده.

دکتر مصدق: نشده. آفا، قربانت بروم، چند بند دارم که این فرار دادگاه بر خلاف است. می‌گویند نخست‌وزیر نبودم، می‌گویم به چه دلیل؟ برای اینکه فرمان آن را نافذ نمی‌دانم؟

رئیس: برای اینکه قانون اساسی را قبول ندارید. وقت دادگاه ضایع می‌شود.

دکتر مصدق: بگذارید پنج دقیقه وقت دادگاه تفسیح شود.

... در قانون اساسی ما نیست و اگر هم باشد، باید آن را حذف کنند. آیا می‌شود وزیری در دو مقام مسئولیت داشته باشد که هم اطاعت از امر شاه بکند و مسئول پادشاه باشد و هم او امر مجلسین را رعایت کند و مشول هر دو مجلس باشد؟ این مسئولیتی که در مقابل دو مقام به عهداً وزیر گذارده می‌شود، چگونه می‌تواند از عهداً انجام آن برآید؟ اگر مجلس از وزیر تقاضای انجام کاری را کرد و پادشاه به او امر نمود که امر مجلس را به موقع اجرا نگذارد، وزیر با کدام یک از این دو امر می‌تواند

موافقت کند؟ مگر اینکه بگوییم در کشور ما که انتخابات آن آزاد نبود وزیر و مجلس...

رئیس: بنده تذکر می‌دهم این قانون اساسی که رهبر ملت ماست و همه ملت ایران در مقابل خونهایی که خودتان گواهی دادید آن را به دست آورده. آیا شما صلاحیت دارید که بگویید تمام این قانون تشریفاتی است و برای دفاع خودتان بگویید موادی از قانون حذف شود؟ آیا دادگاه صلاحیت چنین حرفی را دارد؟ آیا اگر کسی شخصی را کشت و او را خواستند اعدام کنند می‌گویند این کشتن تشریفاتی است؟

دکتر مصدق: آقا شما که گوش به حرف بنده نمی‌دهید.

رئیس: به هر حال جلسه را تعطیل می‌کنم و جلسه بعد فردا صبح ساعت ۸/۳۰ خواهد بود.

در این موقع که ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر بود دادگاه تعطیل و به صبح سه‌شنبه ۱۰ آذر موکول شد.

## جلسه بیستم

بیستین جلسه دادرسی دکتر محمد مصدق و سرتیپ ریاحی به ریاست سرلشکر مقبل در ساعت ۱۰/۳۵ سه شنبه ۱۳۳۲ تشکیل گردید. در این جلسه سرهنگ محمدتقی پورآذر به جای سرتیپ آزموه نشسته بود. پس از اعلام رسمیت جلسه و قرائت صورت جلسه قبل، رئیس دادگاه گفت:

برای تکمیل اطلاعات دادگاه چند سؤال از آقای دکتر مصدق می شود که در چه ساعتی از روز ۲۵ مرداد مطنح شدید که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با هواپیما از رامسر عزیمت فرمودند.  
دکتر مصدق: گمان می کنم ساعت ۹.

رئیس: چه موقع مستحضر شدید که به بغداد نزول اجلال فرمودند؟ ضمناً در هر دو مورد توضیح دهید به چه وسیله اطلاع حاصل کردید.

دکتر مصدق: تصور می کنم که ساعت ۹ از تشریف فرمایی اعلیحضرت مسبق شدم. گفتم تحقیق کنید از تبلیغات، و تبلیغات ببرد که چه وقت اعلیحضرت تشریف دارند یا ندارند. گمان می کنم یکی از کارمندان نخستوزیری بود که تحقیق کرده بود. گفت در حدود ساعت ۶ از کلاردشت به رامسر و از آنجا ساعت هشت و نیم به بغداد حرکت فرموده اند.

رئیس: اسم آن کارمند را بفرمایید.

دکتر مصدق: نمی دانم. برای اینکه در نخستوزیری دو سه نفر از کارمندان بودند که به اطاق من می آمدند و پیغام می گرفتند و می رفتند.

رئیس: اسمی آن دو سه نفر را ممکن است بگویید؟

دکتر مصدق: اسمی دو سه نفر که با من کار می کردند یکی آقای فریور بود. گمان می کنم که ایشان نبودند و رفته بودند آراگه. یکی آقای خازنی بود. پیغام می آورد و می برد یکی آقای... نظرم نیست.

رئیس: توضیح دهید موجب و علت خلع سلاح گنارد شاهنشاهی بلافاصله پس از دریافت فرمان عزل از نخستوزیری چه بوده است. البته توجه دارید که صدور دستور خلع سلاح گنارد محافظ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قبل از اطلاع یافتن شما از عزیمت شاهنشاه از رامسر و نزول اجلال به بغداد بوده است و توجه داشته باشید که گنارد شاهنشاهی خلع سلاح و سپس تحت نظر گرفته می شود، در حالیکه خودتان اعتراف می کنید گنارد محافظ منزل خود را تقویت می نمودید.

دکتر مصدق: اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در تهران تشریف نداشتند که اگر گنارد شاهنشاهی خلع سلاح بشود، خدای نخواسته به وجود مبارکشان آسیبی برسد. ولی مسلح بودن گنارد شاهنشاهی که شب با آن طریق و آن

صورت به‌خانه من آمدند، نه در صلاح مملکت و نه در صلاح شخصی من بود. مگر آقا نشنیده‌اید که آن مرد گفت: «شما که از کودتا اطلاع داشتید، چرا جلوگیری نکردید؟» من اینجا این عمل را از روی احتیاط کردم. چنانچه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به مرکز تشریف می‌آوردند، چه مائمی داشت که گارد شاهنشاهی مجدداً برای حفاظت شخصی شاهنشاه در تحت سرپرستی و ریاست کسی که عادت به کودتا نکرده بود اداره شود؟ آقا من حال خوب نیست که درست حرف نمی‌زنم.

رتیس: شما خوب حرف می‌زنید.

دکتر مصدق: خوب، تصدیق فرمودید. الحمدلله! خوب، این هم دیپلمی بود برای من. خدا را شکر! اخذند؟

حضار!

سرتیپ ریاهی: تیمار ریاست دادگاه اجازه می‌فرمایند؟

رتیس: پس از سؤالی که از آقای دکتر مصدق شد، اجازه داده می‌شود.

آقای دکتر مصدق: آیا شما تصور نمی‌فرمایید که خلع سلاح گارد شاهنشاهی به جرم اینکه فرمانده آن حامل فرمان عزل شما از نخست‌وزیری بوده و همان لحظه من غیر قانون توقیف شده و افراد گارد سلطنتی تقسیم گردیده که مابین با گفته خودتان است که اگر لازم بود بعداً تشکیل شود، این اهانت به مقام سلطنت نبوده؟ چه مصالحتی اینجا می‌نمود که چنین اقدامی بنمایند؟

دکتر مصدق: اجازه بفرمایید آقای سرتیپ ریاهی که اطلاعاتشان کامل است، سؤالی از ایشان بفرمایید. اگر

کافی نبود، بنده جواب عرض کنم.

رتیس: تیمار سرتیپ ریاهی، شما بفرمایید.

سرتیپ ریاهی: محترماً به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: لغت خلع سلاح را جمع به عملی که انجام شد صحیح نیست. بنده توضیحاً عرض می‌کنم پس از دستور آقای دکتر مصدق، بنده سرتیپ کیانی و سرهنگ اشرفی را مأمور دیدن وضع از نزدیک کردم. وقتی تیمار سرتیپ نصیری به ستاد ارتش آمدند، به بنده گفتند: «سه کامیون سرسازی که دم ستاد ارتش بودند (سر بازان گارد شاهنشاهی) مأمور سعدآباد هستند چه دستوری باید به آنها بدهید؟» یعنی ایشان به این تویب از بنده کسب تکلیف کردند. بنده به ایشان گفتم: «همان طور که برنامه داشتید عمل بنمایند؛ یعنی این سر بازان گارد شاهنشاهی که می‌بایستی طبق برنامه به سعدآباد بروند به آنها بفرستید.» سرتیپ کیانی در محل پس از مذاکره با افسران گارد مستقل شاهنشاهی دستور داده بودند که گارد جاسویدان که افسراد داوطلب و حافظ شخصی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هستند، به هیچ وجه تغییری در وضعیتان داده نشود، چه از لحاظ افسر و چه افراد و چه اسلحه. راجع به افراد وظیفه گارد شاهنشاهی، فقط برای اینکه اتفاقی پیش نیاید و تیراندازی نشود، گفته شد که گلنگدنه‌های آنان را جمع‌آوری و در سر بازخانه گارد مستقل شاهنشاهی در باغشاه جمع بنمایند. این افسراد تسعت سرپرستی تیمار سرتیپ فرهاد دادستان بودند.

بنابر این چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، لغت خلع سلاح گارد مستقل شاهنشاهی که خیلی تکرار شده، صحیح

نیست.

بازداشت افسران گارد شاهنشاهی جز سرتیپ نصیری و ستوان یک ریاهی همان‌طور که به عرض رسانیدم افسر دیگری به‌مستور اینجا نباشد. اگر چند نفر دیگر از افسران گمارد مستقل شاهنشاهی در روزهای بعد به وسیله فرمانداری نظامی که پرونده امر را در دست داشت برای تحقیقات به‌همان عنوان فرضی که تصور می‌شد

گودتایی در بین بوده است بازداشت شدند، نه بر حسب دستور آقای دکتر مصدق و نه بر حسب دستور ستاد ارتش بوده است.

رئیس: پس بعدستور چه کسی بوده است؟ و توضیحاً گفته می‌شود آیا فکر می‌کنید غیر از کار انداختن سلاح افراد مسلح، خلع سلاح به چیز دیگری اطلاق می‌شود؟ یا فقط معنی عبارت خلع سلاح این است که تفنگ را بگیرند؟ غیر؛ گلنگدن را که گرفتید، این همان خلع سلاح است. البته توضیحات دیگری از تیمسار سرتیپ ریاحی خواسته خواهد شد که در موقع بدان پاسخ دهند.

و آقای دکتر مصدق اکنون به‌بنیة توضیحات خود در مقابل سؤالی که شده ادامه دهند و توضیحات خود را ادا نمایند.

دکتر مصدق: عرایض خود را عرض کردم و گفتم خلع سلاح بشود، برای اینکه نگرار شب قبیل نشود. اما خلع سلاح بطور کردند و کی کرده، من ابدأ در این کار که فنی است اطلاع نداشتم. استدعا دارم ریاست محترم دادگاه تحقیقات کامل خود را از آقای سرتیپ ریاحی بکنند.

رئیس: توضیح دهید که آن مصالحتی که اقتضا می‌کرد این گارد پس از دریافت فرمان عزل نخست‌وزیری افرانش خلع سلاح و افسرانش بازداشت شوند چه بود؟ حالا از نظر فنی کار نداریم و آن را نیمسار سرتیپ ریاحی توضیح خواهند داد. حالا شما به‌سؤال پاسخ دهید.

دکتر مصدق: من تصور می‌کردم افسرانی که شب، یک بعد از نیمه‌شب روز ۲۵ مردادماه بمنزل آمده‌اند مطلقاً دستور از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نداشته و سرخود این کار را کرده‌اند. افسران گارد شاهنشاهی یا باید تبعیت از اوامر دربار بکنند و با اینکه چون افسرند و تابع وزارت دفاع ملی هستند، دستور مافوق خود را که ستاد ارتش است به‌موقع اجرا بگذارند. این افسران مطلقاً سرخود این کار را کرده‌اند. شاید بلکه یقین دارم که نحریکانی در آنها سبب این عمل شده است، برای اینکه وضعیت مملکت مختل نشود، برای اینکه آرامش از بین نرود، دستور خلع سلاح آنان را دادیم؛ و آن هم موافق بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در تهران تشریف نداشتند.

از دو حال خارج نیست: اگر اعلیحضرت می‌خواستند تهران تشریف بیاورند، تا وسایل تأمینیه خود را فراهم نمی‌فرمودند هرگز تشریف نمی‌آوردند. اگر هم نمی‌خواستند تشریف بیاورند، همچنانکه تشریف بردند، خلع سلاح این افسران به‌بقای اعلیحضرت شاهنشاهی به‌هیچ وجه ضرری نداشت. من آنچه را که فکر می‌کنم و آنچه را که می‌فهمم این افسران با اراده شخصی خود این کارها را نه در شب ۲۵ مرداد و نه در روز ۲۸ مرداد که شاهنشاه در مملکت تشریف نداشتند نکرده‌اند.

رئیس: آیا در آن فاصله چند دقیقه پس از دریافت فرمان عزل نخست‌وزیری هیچ تحقیقی نمودید که این افسر سرخود فرمان را آورده یا نه و با فقط حامل فرمان بودن مؤید عمل سرخودی فرمانده گارد شاهنشاهی است؟  
دکتر مصدق: آقای در این دادگاه تشریف دارید: آیا محتاج هست که تحقیق کنید این ساعت روز روشن است؟ نه چیزی که محتاج به تحقیق نبوده و من عالم بودم و یقین داشتم آن بود که این افسران این کار را از سر خود نکرده‌اند. احتیاج به تحقیق نداشت.

جناب آقای رئیس دادگاه، خوب است به‌جای این همه بازرسها که از یک نفر نخست‌وزیر ضعیف بیچاره ناتوان می‌کنند، از همان افسر جوان یا پنبه و قنبرت بنمایید. از او پرسید چرا دو آن وقت شب، در آن ساعت دستخط به‌خانه نخست‌وزیر آورد؟ چرا ارفند در نفر وزیر و یک و کیل رادستگیر کردند؟ چرا تلگرافخانه بازار را اشغال کردند؟ اینهارا

وقتی از آن شخص تحقیق فرمودند آن وقت چنانچه نکاتی تاریک بود در این دادگاه بیان فرمایید. اگر من هم بتوانم به قدر قوه خود آن نکات تاریک را روشن کنم. چه خدمتی بالاتر از این است که به شما تباران محترم می‌نمایم. رئیس: این دادگاه از نخست‌وزیر وقت توضیحاتی نمی‌خواهد...

دکتر مصدق: به نخست‌وزیر معزول.

رئیس: ... بلکه از شخصی که از همان ساعت ۶ صبح تا ۲۵ مرداد فرمان اعلیحضرت را دریافت نموده و حامل فرمان را امر به توقیف و گارد شاهنشاهی را دستور خلع سلاح داده، برای روشن شدن ذهن خود سؤالانی می‌نماید. اکنون در پاسخ سؤال قبل اظهار داشتید چون تشخیص داده بودید این افسر سرخود به آنجا آمده، دستور بازداشت صادر نمودید. اکنون می‌گویید: هم اطلاع داشتیم و مثل آفتاب روشن بود که سرخود این کار را نکرده بود. پس مجوز بازداشت این افسر کدام یک از اینهاست؟

دکتر مصدق: من بسیار متأسفم که دادگاه جنبه سیاسی این عملیات را یکی از دست داده است. اگر من اطلاعاتی راجع به جنبه سیاسی داشته باشم، وقتی که آن مرد می‌گوید صلاح مملکت نیست که کسی در این دادگاه در مورد سیاست حرفی بزند، چه حرفی می‌توانم به شما بزنم؟ اگر جنبه سیاسی را اجازه می‌دهید عرض کنم، آن وقت قضایا بر شما و اهل ایران روشن خواهد شد. وقتی که تباران محترم اجازه نمی‌دهند که من در جنبه سیاسی عرض کنم و آن مرد می‌گوید هر کس این حرف را زده‌اند او را سرب بریزید، چه می‌توانم دیگر عرض کنم؟ شما باید از دو کار یکی را انتخاب کنید، یا به من اجازه دهید که تمام حقایق را در این دادگاه کشف سازم. آن وقت اگر اعتراض داشتید بفرمایید جواب عرض کنم. ولی شما یک سهم را محدود می‌فرمایید که به هیچ وجه غیر از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد حرفی نزنند و تمام مسائل سیاسی این مملکت از قرن‌ها و سالها و ماهها و روزهای قبل از ۲۵ مرداد بوده است. آن وقت چه انتظاری دارید که بنده بتوانم حقایق را روشن سازم؟

رئیس: متأسفانه باز مشاهده می‌شود سؤال ساده‌ای که مربوط به یک عمل واقع شده بعد از نخست‌وزیری در دوره سیاست شما بوده، به جای اینکه بدان سؤال در چند جمله کوتاه توضیح دهید، دادگاه را به سیاست سالهای پیشین حواله می‌دهید. بنده تذکر می‌دهم چنانچه دیروز هم یادآور شدم، فقط به سؤالات مربوط به از ساعت یک ۲۵ مرداد که خود اعتراف به دریافت فرمان عزل از نخست‌وزیری خود نموده‌اید و سپس این عملیات رخ داده و دانستن روی همین زمینه کفایت خواست تهیه نموده، ذهن دادگاه را روشن کنید. این دادگاه سیاسی نبوده و نیست.

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس دادگاه، دیروز نامه‌ای به امضای سرتیب دادستان ارائه دادم.

رئیس: پاسخ توضیح را بدهید. برنگردیم.

دکتر مصدق: آقا بر نمی‌گردیم. جواب شما است. عجب!

رئیس: همین سؤال را پاسخ دهید.

دکتر مصدق: آقا این ساعت ۶ بعد از نصف شب که آمدند، همان دقیقه که تصمیم برای آئین به طمانه من نگرفته بودند. این تصمیم سابقه بسیار دارد. خودتان دیروز ملاحظه فرمودید که سرتیب دادستان به نخست‌وزیر نامه نوشته است که «این سرهنگ برای دولت شما خطرات بسیار کرده است.»

رئیس: شما اصل آن نامه را دارید و می‌دانید در آن تحریف نشده است؟

دکتر مصدق: آقا می‌خواهند مرا به جعل این ورقه هم متهم کنند. بسیار خوب بفرمایید.

رئیس: به سؤالی که شده جواب دهید.



دکتر مصدق: اطلاع داشتیم که دولت جدید کارشکنی برای دولت من می کند، و آقای سرلشکر زاهدی را من قبل از ۲۵ مرداد توقیف کردم.

رئیس: جواب سؤال را بدهید.

دکتر مصدق: آقا تحریک کردند.

رئیس: شما قبلاً اطلاع داشتید که آنها می خواهند بیایند؟

دکتر مصدق: اگر این طور است، نه خیر آقا! اطلاع نداشتیم.

رئیس: پس چرا تحقیق نکردید؟

دکتر مصدق: آقا من چهل سال است دکتر در علم حقوق هستم. من محتاج به آن نیستم از کسی تحقیق کنم. شما

مرا برای چه به این دادگاه آورده اید؟ برای اینکه دستخط اعلیحضرت را اجرا نکردم. پس من با اصول قوانین اساسی که خواندنتی در دادگاه کفر نیست، ما متکی به این هستیم که مملکت ما...

رئیس: جواب سؤال مرا بدهید.

دکتر مصدق: همین جواب سؤال شماست.

رئیس: مفارن ساعت ۱۱ صبح ۲۵ مرداد در مقابل منزل شما میتینگی داده شده که کریم پور مدیر روزنامه شورش

در آن میتینگ سخنرانی نمود و مردم را تحریک به شورش بر علیه قدرت سلطنت و ضدیت با مقام شامخ سلطنت می کرد. توضیح دهید در مقابل این عمل چه عکس العملی بروز داده اید؟

دکتر مصدق: دیروز عرض کردم که چهار ماه می شد که من کریم پور شیرازی را ندیده بودم. ولی دیشب به خاطر

رسید که روزی این کریم پور چندین ساعت در اطاق انتظار من نشسته بود. بعد یکی از اعضای نخست وزیر آمد

گفت که «این شخص چندین ساعت اینجا نشسته. همین قدر می خواهد بیاید و به شما سلامی کرده و برود.» من دیدم که این خارج از اصول است. گفتیم: «به شرط اینکه جز سلام و احوالبرسی حرف دیگر را نزده و برود»

در این مملکت هر کس یک چیزی را برای زندگی خود فرار می دهد...

رئیس: جناب آقای دکتر مصدق خواهشمندم از موضوع سؤال خارج نشوید.

دکتر مصدق: یک کسی روزنامه ای می نویسد از من تعریف می کند.

رئیس: فقط جواب دهید که اطلاع داشتید یا خیر؟

دکتر مصدق: بهر صورت، خدا شاهد است که من اگر اطلاع داشته باشم، منزل من منزلی نبود که اگر صدایی

بیاید فوراً از چگونگی آن من مطلع شوم. هر روز بلندگو می آمد از اینجا رد می شد، هر ساعت یک عده ای اعم از

موافق و مخالف در آن جا می آمدند و سروصدایی می کردند. من مطلقاً از میتینگ ساعت ۱۱ صبح کریم پور شیرازی در خیابان کاخ خواه جلوی خانه ام و خواه دورتر اطلاع نداشتیم.

رئیس: آیا معقول است که شما قبل از روز ۲۵ دستورات مفصل و مؤکدی حتی برای عبور و مرور از جلوی خانه

خود داده اید و سازمان عریض و طویل فائل شده اید، از یک چنین میتینگی که مستلزم جمع شدن جمعی هم باشد با بلندگو و نمره و دادن شمار به عمل آید، حتی محافظین و مراقبین منزل شما این وضع را به اطلاع شما نرسانند؟

دکتر مصدق: به هیچ وجه نرسانیده اند. من به محافظین خود همیشه می گفتم: «در را ببندید کسی وارد خانه نشود.» آنها در بیرون محافظت نمی کردند. در بیرون کارآگاه بود. آنها فقط برای دفاع از خانه من بودند.

در این موقع ده دقیقه نفس داده شد.

\*\*\*

پس از تشکیل مجدد دادگاه رئیس گفت:

مصاحبه‌های مطبوعاتی که دکتر حسین فاطمی به‌عنوان سخنگوی رسمی دولت در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مردادماه نموده است، به‌پیروی از نظریات شما و همکارانتان و بنا به‌تصویب و صلاح‌دید شما بوده است با به‌طور خودسرانه و دلخواه خود افکار و نظریاتش را بیان نموده است؛ البته توجه داشته باشید که خودتان اعتراف نموده‌اید که روزهای ۲۵ الی ۲۸ مردادماه روزهایی بوده است که وضع کشور فوق‌العاده حساس و خطرناک بوده است. دکتر مصدق: سابقاً عرض شد که دکتر فاطمی و نیز نوزده نفر دیگر اعضای جبهه ملی بودند. من با این بیست نفر همیشه در سیاست مملکت کار کرده‌ام، حرف زده‌ام، صحبت‌هایی نموده‌ام و جلساتی داشته‌ام. بعد که دکتر فاطمی و کپل مجلس شد، باز هم همان سمت را ما در مجلس به‌عنوان نمایندگان اقلیت داشته‌ایم. از بین این بیست نفر دو نفر انشعاب حاصل کردند که یکی مدیر روزنامه داد بود و از جبهه ملی خارج شد. ولی من با هر کس که کار کردم، برخلاف آنچه را که آن مرد گفت سوءظن نداشته‌ام، به‌هیچ‌وجه سوءظن نداشته‌ام. من اصل در اشخاص را صحت عمل و درستی و وفاداری می‌دانم، مادام که خلاف آن بر من ظاهر نشده است. دکتر فاطمی در امریکا تبلیغات هیئت نمایندگی ایران را اداره می‌کرد.

دکتر فاطمی گذشته از اینکه روزنامه‌نگار بود، یک شتم سیاسی فوق‌العاده‌ای هم دارد که به‌او لازم نبود من دستورانی بدهم. در امریکا با هر کس می‌خواست مصاحبه می‌کرد و با هر کس هر چه در صلاح مملکت می‌بود می‌گفت، ولی دکتر فاطمی بدتیر ناگهانی مبتلا شد و مدتی در بیمارستان‌های آلمان مشغول معالجه بود. وقتی که به ایران آمد، من دیدم که او مایل است که عضویت هیئت دولت را داشته باشد که به‌عضویت دولت منصوب شد. از آنجایی که هر کسی حرفه‌ای دارد، متخصص در آن صنعت است و نمی‌خواهد آن صنعت و تخصص خود را از دست بدهد، سخنگوی دولت هم شد.

سخنگوی دولت پیش از دکتر فاطمی آقای بوشهری بودند. ولی چون به‌جهانی ایشان در دولت شرکت نکردند، مدتی بود که دولت سخنگو نداشت. من هیچ کس را به‌غیر از یک اشخاصی که بتوانند چنین کاری را عهده‌دار شوند پیدا نکردم. سخنگوی دولت می‌رفت در مقابل مغربین جراید می‌نشست. این سخنگو باید یک قدرتی داشته باشد و یک سلیقه‌ای داشته باشد که بتواند جواب سخنرین خارجی و داخلی را بدهد. چنانچه سخنگوی دولت در جلسه مصاحبه مطبوعاتی می‌گفت که «در این باب نمی‌توانم جوابی بدهم تا به‌دولت ابلاغ کنم و هر چه گفتند بگویم». این سخنگو فنوگرافی بیش نبود. البته سخنگوی دولت باید شایسته این باشد که اگر در مصاحبه مطبوعاتی از او سؤالی بکنند، او بتواند بدون اینکه متعذر شود که از خود نمی‌تواند اظهاری کند و تا با نخست‌وزیر و با دولت مشورت نکند هیچ‌گونه سخنی اظهار نمی‌کند. اطلاق سخنگویی بر چنین شخصی مورد پیدا نمی‌کند.

از این نظر ایشان سخنگوی دولت بودند و ماهها ایشان امتحان آن را داده بوده‌اند که هیچ‌وقت آنچه را گفته‌اند برخلاف نظریات دولت نبوده. به‌همین جهت ما همیشه سخنگوی دولت را کسی تعیین می‌کردیم که در هیئت دولت باشد و از اقدامات دولت مطلع شده و هر چه می‌گوید برخلاف مصالح دولت نباشد. در آن روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد این سخنگوی دولت اگر به‌شما عرض کنم به‌هیچ‌وجه حالت عادی نداشت، قبول بفرمایید. زیرا وزیر خارجه‌ای که شب از پهلوی زنش ببرند زندانی کنند بعد آزاد بشود، اگر آقای رئیس دادگاه چنین کسی را معرفی کردند که این شخص

پشیمان و دعا و ثنا به وجود آنها می که او را برده اند توقیف کرده اند بکنند عرضی ندارم.

این سخنگوی دولت به قدری حالش عصبانی بود و از حال طبیعی خارج شده بود که کسی با او یک کلمه حرف هم نمی توانست بزند. من فقط آن روز که نامه آقای امینی کفیل وزارت دربار را در سخنگوی گنبد اطلاع پیدا کردم. این را من در محضر دادگاه متعهد می شوم اگر شما دکتر حسین فاطمی را به مرحله... من نمی دانم حالا او کیجا است؛ دستگیر کرده اند یا نه. اگر از او بازپرسی فرموده و او گفته باشد که سخنگوییهای او به دستور شخص من یا به نصیب هبشت وزیران بوده است، من یک جوانه روی هستم که تمام مسئولیت کار او را در این دادگاه به عهده می گیرم؛ و هر مجازاتی که نسبت به شططص سخنگوی دولت وارد فرمودید، من از عهده برمی آیم.

جناب آقای رئیس دادگاه، حضرت نیکسار محترم، شما ببینید ما یک قتل عمد داریم، یکی غیر عمد. در قتل عمد قاتل را می کشند، چون نظریش این بوده است که کسی را بکشد. باید او را مجازات کرده، محکوم به اعدام کرد. ولی در غیر این، یعنی قتل غیر عمد با کسی که از راه تعصب عملی بکند، او را به مجازات قتل عمد نمی رسانند. بنده عرض نمی کنم که اگر دکتر فاطمی سخنی گفته باشد که برخلاف مصالح مملکت و با شاهنشاه باشد، او را نباید مجازات کرد. ولی به حضرت عالی این مسئله را تذکر می دهم که کسی که عمداً کاری را نکند و هیچ نظری برای این کار نداشته باشد، مثل قتل غیر عمد که کسی بخواهد شکاری را بزند و به جای آهو دیگری را هدف تیر قرار دهد، او را به مجازات قتل عمد نمی رسانند.

همچنین اگر کسی از راه عصبانیت... شما... برای خودتان جناب رئیس دادگاه روزی پیش نیامده که از راه عصبانیت یک سیلی به صورت یک مر باز بزنید؟ اگر پیش نیامده، من یقین دارم برای آن آقایان محترمی که اینجا تشریف دارند یک چنین روزی پیش آمده است که از راه عصبانیت به صورت یک سر باز وظیفه سیلی زده اند. ولی بعد از یک ساعت که آنها تسلی پیدا کرده اند، به آن نظام وظیفه دست داده اند و گفته اند: «نظام وظیفه، مرا ببخش که من در حال عصبانی بوده ام.» حالا شما نباید یک حرفهایی که کسی از راه عصبانیت زده باشد آن طور در آن کنجکاوی نماید که آن بیچاره عصبانی را از بین ببرید و شما باید جنبه آن را در نظر بگیرید که اشخاص هر وقت کاری می کنند روی چه اساسی این کار را کرده اند. اگر یک نفر سنگدل و بی رحمی که سابقه او معلوم باشد، باید آن شخص یا آدم شقی یا آدم باغی، آدم طماعی مجازات شود. ولی اگر چنین حالی برای کسی پیدا شود، خدا او را از مجازات عفو کرده است. حالا اگر خود را مخلوق خدا می دانید، تمیث از خالق خود بکنید. اگر می فرمایید: «من وجودی هستم که لایزال و همیشه می مانم»، سر ما را همه ببرید و ما را به دار مجازات آویزان کنید.

و تمس: با اینکه اظهارات شما به عنوان وکالت دفاع از دکتر فاطمی...

دکتر مصدق: از همه دفاع می کنم.

رئیس: ... باز بنده نمی خواهم بگویم که یک سخنگوی دولتی فقط به عنوان اینکه شتم سیاسی دارد و بدون اطلاع دولت و بدون برنامه هر چه خواست و هر چه گفت و هر مصاحبه ای نمود، معقول و منطقی است. ولی می خواهم ببینم به نظر شما وقتی احساس کردید دکتر فاطمی عصبانی است و نمی تواند اعصاب خود را تصاحب نماید، شایسته بود که باز به عنوان سخنگوی دولت او را اجازه دهید برخلاف مقام سلطنت و مصالح کشور حتی قانون اساسی رژیم مملکت به نام سخنگوی دولت در پشت بلندگوی دولت این صحبتها را بنماید؟ و آیا اینکه راجع به قتل عمد و غیر عمد اظهار داشتید در منطق سیاسی و سیاست مملکت هم صدق می کند؟

دکتر مصدق: اجازه فرمایید بایستم حرف بزنم.

رئیس: بفرمایید؛ ولی از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس دادگاه، مگر چند روز این و خایع طول کشید؟ تمام این مسائل به فرمایش خودتان از روز ۲۵ تا غروب ۲۷ برده است. یعنی سه روز، روز ۲۸ هم که ما دچار آن بدبختی و مصیبت شدیم. اصلاً از خانه نمی‌توانستم حرکت کنم. در ظرف سه روز من چگونه می‌توانستم از تمام اقدامات افراد دولت و غیر دولت اطلاع داشته باشم؟ این را که خدمتان عرض کردم خواهی کم و زیاد ندارد عرض کردم از سخنگویی او راجع به کفیل وزارت دربار مطلع ندیم. ولی دکتر فاطمی فقط وزیر خارجه نبود و مثل وزرا کار نمی‌کرد. او عضو جبهه ملی بود. یعنی آن روز که آمدند اجازه میتینگ گرفتند. من اطلاع نداشتم که سخنگویان در میتینگ کس‌ها هستند. من روی یک اصل مسلم و معینی همیشه وقتی اجازه میتینگ می‌دادم، چون از طرف اخلاصگران نگران بودم می‌گفتم هیچ فردی از اخلاصگران نمی‌بایست در میتینگ و سخنرانی شرکت کند.

رئیس: متأسفانه باز پاسخ سؤال دادگاه را ندادید که اطلاع داشتید یا نداشتید. این طور به نظر آمد که دکتر فاطمی سیاست مستقلی مربوط به خود داشته و دولت سیاست دیگری. فرض کنیم بدون اجازه شما میتینگ داده...  
دکتر مصدق: بله.

رئیس: ... و بعد که اطلاع یافتید که برخلاف مصالح و سلطنت و رژیم مشروطه می‌باشند، چه عملی را انجام دادید؟

دکتر مصدق: هیچ اطلاع پیدا نکردم که در میتینگ چه گفتند. شما جناب رئیس دادگاه صفحه‌ای که آوردند اینجا، شما چیزی از آن دستگیرتان شد با چیزی فهمیدید؟ من که گوتهاهم را گرفتم و غیر از هیاهو و دلق‌وقال چیزی نفهمیدم.

حالا وقتی است که بنده یک نفر مأمور بکنم بگیریم: «شما بروید در میتینگ خلاصه بیانات سخنگویان را بفروید و برای من بیاورید»؟ آقا تحقیق کنید اگر ناکون من چنین عطی را کرده‌ام. اگر شهربانی چنین گزارشی را داده است. آن مرد گفت من جاسوسانی داشتم. خدا شاهد است من حتی گزارش شهربانی را نمی‌خواندم. شهربانی را شما احضار بفرمایید که ببینید این شهربانی چنین گزارشی داده است. یعنی معمول من نبوده است که گزارشی را بخوانم. هیچ چرا؟ من در ۱۳۰۶ شهربانی را...

رئیس: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: چشم خارج نمی‌شوم.

رئیس: شما معنی سخنگوی دولت را به چه کسی اصطلاح می‌کنید؟ ولی باید مختصر و جواب سؤال باشد.

دکتر مصدق: چشم. مختصر و بدون دردسر. چشم.

سخنگوی دولت آنچه را که در سخنگویی می‌گفت باید مطابق سیاست دولت باشد. این مربوط به سخنگویی است که برخلاف مصالح مملکت در سخنگویی سخنی نگوید. اما خارج از این کار سخنگوی دولت، بنده و برده دولت نبوده است. روزنامه داشته و حرف‌هایی زده. هر شخصی یک سیاست شخصی دارد و یک سیاست عمومی دارد. سخنگوی دولت درباره مسائل مربوط به دولت باید آنچه را که می‌گفت موافق صلاح دولت و مملکت باشد. اما اگر سخنگوی دولت روزنامه‌ای داشته باشد، در آن روزنامه هر چه بنویسد این آقا مربوط به سیاست مملکتی نیست. اگر در آن روزنامه چیزی نوشته باشد...

رئیس: راجع به روزنامه سؤالی نشده است. در مصاحبه مطبوعاتی که با مخبرین مطبوعات به عمل آورده است.

زبان دولت و نظر دولت بوده است یا خیر؟

دکتر مصدق: این را عرض بکنم که اگر سخنگوی دولت حرفی برخلاف مصالح مملکت گفته باشد تا تحقیق نشود نباید او را تنبیه کرد. در دو روز من نمی‌توانستم بفهمم سخنگو حرفی برخلاف مصالح مملکت گفته یا نگفته است.

رئیس: آیا صلاح نبود همین منطلق را دربارهٔ حامل فرمان اجرا می‌کردید؟

دکتر مصدق: من اجازه به سخنگوی دولت ندادم. اما راجع به تحقیق فرمان من و قسری شاهنشاه خود را می‌شناسم... آقا توجه کنید: من چند روز است با شما سروکار دارم. اگر شما را در این چند روز نشناخته باشم که آمد کورنی هستم. پس باید عرض کنم من ده سال است که به اخلاق و نظریات شاهنشاه مطلعم. این شاهنشاه هرگز اجازه نمی‌داد که یک ساعت بعد از نصف شب نخست‌وزیری را ولو آنکه تانک بیاوردند ناراحت کنند. من عقیده‌ام این است که این پادشاه راضی نمی‌شد مرا یک ساعت بعد از نصف شب ناراحت کنند. پس اگر کسی بیاید برخلاف آن علمی که به شخص شاه دارم عملی بکنند من آن را محتاج به تحقیق نمی‌دانستم. حالا چرا شما این مسئله را به کرات دنبال می‌فرمایید؟ تشریف ببرید حضور اعلی‌حضرت شرفیاب شوید و عرض کنید: «اعلی‌حضرتا، شما فرموده بودید یک بعد از نیمه شب بروند در منزل نخست‌وزیر؟» اگر فرمودند: «بلی» مقصوم و باید مرا به‌دار بزنید.

رئیس: فرمان تشکیل این دادگاه بنا به فرمان شاهانه است. اطلاع داشتند. ما در این موضوع وارد نمی‌شویم.

دکتر مصدق: بسیار خوب، نشوید. من که به زور شما را وادار برفتن نمی‌کنم. بله بفرمایید.

رئیس: توضیح تعهد در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مردادماه کدام‌یک از نمایندگان مجلس شورای ملی که از نمایندگی استعفا داده بودند همه روزه در منزل شما حاضر می‌شدند. آنان را معرفی نمایید. ضمناً توضیح دهید آیا شما موضوع وصول فرمان ملوکانه را دایره عزل خود از مقام نخست‌وزیری با آنان به‌میان گذاشتید یا خیر؟ توضیح دهید موجب حضور آنان در منزل شما چه بوده و مذاکرات از چه قرار بوده است.

دکتر مصدق: نمایندگان مجلس حامی دولت اول زیاد بودند. بعد به دلایلی که نمی‌خواهم عرض کنم، انشعاب حاصل شد.

رئیس: از تاریخچه صرف‌نظر فرمایید و فقط به سؤال پاسخ دهید.

دکتر مصدق: و رفتند...

رئیس: باز هم خارج شدید از موضوع سؤال.

دکتر مصدق: خیلی خوب، رفتند و خارج شدند. [خندهٔ عمومی] بعد یک قسمتی در مجلس ماندند که آن...

رئیس: جواب سؤال را بدهید.

دکتر مصدق: بفرمایید، من که نفهمیدم.

رئیس: پس چه طور می‌خواهید جواب دهید؟ [خندهٔ حضار. سؤال تکرار شد.]

دکتر مصدق: نمایندگان که در این سه روز منزل من می‌آمدند، اینها همیشه می‌آمدند.

رئیس: اساسی آنها را ذکر کنید.

دکتر مصدق: عرض کنم اینها در کمیسیونهایی که تشکیل می‌شد عضویت داشتند. مخصوصاً آن کمیسورنی که راجع به کار نفت بود و غیر اینها کسانی بودند که عضو جبههٔ ملی بودند و بعضیشان هم نبودند ولی در مجلس ۱۷ جزیره فراکسیون نهضت ملی بودند. آنها عبارتند از آقایان دکتر سنجابی، دکتر شایگان، مهندس حمیدی که اینها مشاور

مخصوصاً من در نیویورک و لاهه بودند و همیشه طرف مشورت من بودند. آقای مهندس وضوی و بعضی از نمایندگان دوره ۷۷ و دوره ۷۶، اینها... خوب، مثلاً چندین مرتبه دکتر طاهری تشریف آوردند. چندین مرتبه آقای ملک مدنی تشریف آوردند. چندین مرتبه آقای گنجی تشریف آوردند. اینها نمایندگان بودند. دولت بیطرف بود و می‌گفت: «با هیچ جمعیت و دسته‌ای سازش ندارم و باید متکی به افکار عمومی باشیم.» همین طور هم بود. راجع به دستخط شاه به هیچ وجه با کسی مذاکره نکردم. فقط در موقعی که ما را دستگیر کردند...

رئیس: از موضوع خارج است. برای چه موضوعی منزل شما می‌آمدند؟

دکتر مصدق: برای مسائل حقوقی و مسائلی که در کمیسیونها شرکت داشتند، این آقایان مشاور من بودند. دو لوایح قانونی همین آقای لطفی وزیر دادگستری هر روز منزل من می‌آمد، برای عضویت در کمیسیون...

رئیس: وکلای مجلس برای آن کار می‌آمدند؟

دکتر مصدق: بله! ما نظری داشتیم هر لایحه‌ای که می‌نوشتیم برای آنکه در مجلس مخالفت نشود، من از وکلای دعوت می‌کردم که آنها بیایند و نظریات خود را بدهند و اصلاح بشود.

رئیس: توضیح دهید عصر روز ۲۵ مرداد مجوز دستور بازداشت آقایان دکتر بقائی و علی زهری نمایندگان مجلس شورای ملی چه بوده، با توجه به اینکه آقای دکتر بقائی تا روز ۲۸ مرداد در بازداشت بسر می‌برد؟

دکتر مصدق: آقای دکتر بقائی در قتل افسار طوس متهم بودند. حالا اگر افسار طوس کشته شده و همه هم دیده‌اند که با چه وضعی کشته شده و قانلی جز جن‌پوری نداشته است... بله، ممکن است جن‌پوری او را کشته باشند. اما ایشان جزو پرونده متهم به این قتل بودند. ولی دکتر علی زهری به هیچ وجه اتهامی نداشت. اگر دکتر بقائی را گرفتند شهربانی و دادسرا به وظیفه خود عمل کرده‌اند. من درست نظر نمی‌کنم. وقتی گفتند دکتر زهری را توقیف کرده‌اند، گفتن بسیار کار غلطی کرده‌اند؛ دکتر زهری جزو متهمین نیست. این را استدعا می‌کنم از شهربانی تحقیق فرمایند در چه ساعتی دکتر بقائی را توقیف کرده‌اند و من راجع به دکتر زهری تلفنی چه گفته‌ام.

رئیس: در روز ۲۵ مرداد دکتر بقائی نماینده مجلس بوده است یا خیر؟

دکتر مصدق: چرا قبل از ۲۵ مرداد توقیف نکردم؟ چون تا قبل از ۲۵ مرداد که مجلس شورای ملی بود، هیچ کس تعرض نسبت به نمایندگان نکرد. ولی روز ۲۵ مرداد که اعلامیه دولت راجع به نتیجه referendum صادر شده بود، وکلای مجلس دیگر مصونیت نداشتند و روی اینکه اصل مصونیت از بین رفته بود، جناب آقای دکتر بقائی را توقیف نمودند.

رئیس: اگر معترفید که عملاً ارتش باید دارای فرماندهی کل باشد و تصدیق می‌نمایید که ارتش بدون فرماندهی کل مانند پیکر بدون سر است، توضیح دهید به نظر شما فرماندهی کل ارتش ایران با چه شخصی است.

دکتر مصدق: الان درست در نظر نیست که در پادداشتهای چه نوشته‌ام. می‌تسم عرض کنم که مختصر اختلافی با قانون اساسی داشته باشد. چنانچه اجازه فرمایید، از روی پادداشتهای خودم این مسئله را به عرضتان می‌رسانم.

رئیس: ممکن است توضیح دهید روز ۲۸ مرداد چه کسانی نزد شما بودند و اسامی آنها را معرفی کنید؟ همچنین توضیح دهید با چه اشخاصی از منزل خارج شدید و محلها را که پس از خروج از منزل خودتان تا زمان دستگیری در آن محلها بسر می‌برید، مشخص نمایید.

دکتر مصدق: تقریباً عرض می‌کنم نه به طور قطعی که مسلم شود کسانی بودند. روز ۲۸ مرداد تا ۱ بعد از ظهر خیلی اشخاص در منزل من آمده‌اند، یعنی از نظر انتظامات. مثلاً عرض می‌کنم، اگر درست حافظه‌ام یادآوری کند

سر تپ امینی را خواستم و گفتم: «به زاندارم دستور دهید که کسی به خانه من نرود». پس از مدتی گفتند بیست زاندارم در خیابان غربی خانه من گذارده‌اند که از مهاجمین جلوگیری کنند. خیلی اشخاصی که البته در داخل کنار بودند می‌آمدند و کار می‌کردند و از آنها وضعیت را سؤال می‌کردم. یکی از آنها سر تپ دفتری بود که جریان را گفت. من دیدم حکومت نظامی به وظیفه خود عمل نکرده. یعنی اگر عمل کرده بود، شب ۲۵ مرداد یک عده‌ای به آن طریق چطور می‌توانستند حرکت کنند و به خانه من بیایند و کوچکترین گزارش به من نرسد. شهر بانی هم تمام مسائل را به گزین حکومت نظامی می‌گذارد و می‌گفت: «من موافق که حکومت نظامی است، هیچ عملی مگر به دستور حکومت نظامی نمی‌توانم بکنم». من تحقیق کردم؛ گفتند جمعیت‌هایی صد نفر صد نفر از نقاط مختلف دارند حرکت می‌کنند و معلوم نیست تجمع آنها کجا خواهد بود.

رئیس: از موضوع خارج می‌شوید.

دکتر مصدق: باید بگویم چرا آمدند؛ و اگر نگویم، خواهند گفت آنها توده‌ای بودند [خنده همگان]  
سر تپ دفتری در اروپا بود. من او را خواستم و به ریاست گارد مسلح گمرک منصوب کردم. همین مسئله سبب مخالفت شدیدی شد. در آن روز تلفن کردم به وزیر کشور که «شما حکم ریاست شهر بانی را به سر تپ دفتری بدهید». بعد برای اینکه او باز بتواند کار مؤثری کند، تلفن کردم به ستاد ارتش به آقای سر تپ ریاحی که حکم فرمانداری نظامی را هم به او بدهند.

در منزل من جمعیت آن روز بسیار بود. ۶ بعد از ظهر که خانم من به واسطه این اتفاقات می‌خواست... [در این موقع دکتر مصدق به گریه افتاد، یکی از تماشاچیان گفت: «لاگریه نکنید». فوراً مأمورین او را به اتفاق دو نفر دیگر از جلسه اخراج کردند. ... از منزل من بروم، مرا به آن بنای مسکونی خود خواست و گفت: «شوهر عزیز، من می‌خواهم بروم». گفتم: «برو. من حاضر فرزندانم ننشستم و ولی حاضر نیستم آنها را بی مادر بینم». بالاخره گفتم: «برای ناهار مردمانی که اینجا هستند چه فکر کرده‌ای که می‌روی؟» گفت: «برای بیست نفر ناهار تهیه کرده‌اند». یعنی آن روز اعضای نخست‌وزیری هم بودند. گفتم: «برو به سلامت، به سر من هر چه می‌آید بیاید. برو مرا حلال کن.» [در تمام این مدت دکتر مصدق می‌گریست. ] بعد آمدم به اطاق خودم ناهار خوردم. گفتم: «ناهار برای بیست نفر تهیه شده. بروید مشغول صرف ناهار شوید.»

بعد از ناهار اشخاصی نزد من آمدند. قبل از ناهار که لطفی هم آنجا نبود، دکتر فاطمی هم بود. یک ساعت بعد از ظهر دکتر فاطمی آمد با من وداع کرد و رفت. گفت: «می‌خواهم مرخص شوم بروم منزل.» گفتم: «تشریف ببرید». اشخاصی که ناهار صرف کردند آمدند در اطاق من. البته کارمندان نخست‌وزیری هم بودند. اینها مردمان باحقیقتی بودند که تا ساعت آخر بودند. در اطاق من آقای وزیر کشور دکتر صدیقی، آقای دکتر شایگان، آقای مهندس رضوی، آقای مهندس حسینی، و آقای ملکوتی - درست نمی‌دانم عده منحصر به اینها بود یا نه - اینها بودند. من روی تخت خواب خوابیده بودم. اینها در آنجا بودند. گمان می‌کنم بین ساعت ۲ یا ۳ بود.

در این بین اگر عرض کنم این مطلب بعد بدخاطر آمد، باور بفرمایید. بعد گفتند: «سر تپ قول دادند آمده از طرف افسران هواخواه شاه استعفا می‌شما را بگیرد. یا استعفا بدهید یا منتظر عواقب وخیم آن باشید.» گفتم: «معاذ الله که استعفا بدهم. من از روی اختیاراتی که مجلس به من داده نخست‌وزیرم و استعفا نمی‌دهم. ولی با کسی هم جنگ و جدل ندارم. اگر می‌خواهند نخست‌وزیری بیاورند، اینجا که خانه نخست‌وزیر نیست؛ خانه خودم نشسته‌ام. نخست‌وزیر بروم در جای خود مشغول کار شود. یک تلفن هم به کارمندان نخست‌وزیری که اینجا مشغول کار بودند بکند که آنها

بروند در سر کار خود مشغول شوند. من فرد واحدی در خانه خودم خواهم بود. هر چه فریاد زدم که نخست‌وزیرم کسی گوش نخواهد کرد. او برود به کار خود مشغول شود. من هم در منزل هستم. برای اینکه افسران هواخواه شاه بدانند که این خانه بلادفاع است، آقایان نمایندگان مجلس که اینجا هستند اعلامیه‌ای بدهند که این خانه بلادفاع است. اینها هم یک اعلامیه دادند که این خانه بلادفاع است و به سرنیپ فولادوند دادند. اعلامیه را برد.

چیزی نکشید که صدای بیماران از پایین شروع شد. این صدا به قدری ادامه پیدا کرد... جناب رئیس محترم دادگاه. این اطاعتی که من بدم یک طرف آن به منزل مسکونی خانمی وصل است. از سقف اطاق و پنجره آن گلوله می‌بارد. تخت خواب من پشت پنجره سمت شمالی بود. آقایان گفتند: «تخت شما را می‌گذاریم پشت دیوار که اگر گلوله‌ای رمبد به شما اصابت نکند.» تخت مرا پشت دیوار گذارند. بعد این آقایان یک مدت زیادی منتظر نشستند به طوری که گلوله شمیرانی را سوراخ می‌کرد و پشت دیوار سقف می‌رسید. آقایان گفتند: «فلانی، برخیزید و از اینجا برویم.» گفتیم: «نمی‌رویم؛ نمی‌رویم. من اینجا می‌مانم تا کشته شوم. اگر من کشته شوم، هدف ملت ایران ازین نمی‌رود؛ و اگر استعفا می‌دادم، می‌گفتند نخست‌وزیر که خودش اقدام به کاری کرده بود چون دیگر عاجز و ناتوان است، استعفا داد. پس ملت ایران هدفی ندارد.»

باز ندی گذشت. گلوله زیاد بارید. گفتند: «آقای دکتر مصدق، مگر شما می‌خواهید ما هم در اینجا تلف شویم؟» گفتم: «نه والله، نه بالله! من فقط خودم می‌خواهم فدای وطن عزیز بشوم.» (در اینجا هم دکتر مصدق جمله آخر خود را با گریه ادا کرد.) گفتند: «پس مانند شما در اینجا سبب خواهد شد که ما هم بمائیم و ما هم با شما ازین برویم.» گفتم: «حالا که اینطور است، من برمی‌خیزم و با شما هر جایی که صلاح بدانید و جانتان محفوظ باشد می‌رویم.» از تخت خواب حرکت کردم.

رئیس: اسامی اشخاصی را بفرمایید که با شما رفتند. اینها تکرار است.

دکتر مصدق: چشم؛ باید اینها را بگویم. در هر صورت آنها را که نظر دارم همینها بودند که عرض کردم. رفتیم به بنای مجاور آن اطاق. خانه مسکونی خانم بود. گفتم: «همین جا باشم؟» گفتند اینجا که جای مانند نیست.» گفتند: «پس برویم زیر زمین.» رفتیم طبقه اول آن عمارت. گفتیم: «آقایان، مگر زیر زمین مانعی دارد که بپایند ما را ازین ببرند؟» گفتند: «ما تصور می‌کردیم که از گلوله توپها محفوظ بشویم.» گفتم: «به به! اینجا صحبت از گلوله توپ نیست. اگر اینجا وارد شدند، چند جاقوکش با چند ضربه جاقو ما را ازین می‌برند.» گفتند: «صحیح است. پس چه بکنیم؟» آمدیم یک ایوان یک فرج و یک چارک.

رئیس: خودتان مکرر در مکرر توضیح دادید.

دکتر مصدق: بگذارید بگویم به کجا رفتم. اینکه دو کلمه است. اشکالی ندارد. ای آقای! شما چه کار به این کارها دارید؟ اگر شما از اینجا بروید که دیگر رئیس دادگاه نیستید. بنشینید به نیست که. [خنده تمسخر حضار]

رئیس: من رعایت حال شما را می‌کنم.

دکتر مصدق: نخیر؛ من رعایت حال نمی‌خواهم. به هر جهت آمدیم توی آن ایوان. دیدم نردبانی آنجا هست. در صورتی که به گرات به مهدی مستخدم خود گفته بودم میادا اینجا نردبانی باشد که شب کسی بتواند به طبقه دوم نزدیک بشود. می‌گفت: «نه آقای! اینجا به سر خودتان نردبانی نیست.» بعد دیدیم هسته خوب هست. آن نردبان هم که اجازه نمی‌دهد که ما بمائیم آن اشخاص وطن پرست که با این باغی طاغی مخالفت دارند بیایند و کلک ما را بکنند. گفتم اول دو نفر آدم صحیح المزاج بیایند بروند بالا تا میادا پلها شکسته باشد. و همچو که ما خواستیم از آن بالا برویم بگذریم



سرنگون بشویم و بعد بگویند: رفت روی زردبان افتاد و مرد. خدا بیمارزش که چه آدم خوبی بود. و یک خنسی هم در مسجد سهسالار برای من بگذارند. [خنه همگان]

دو نفر آدم صحیح المزاج پله پله رفتند و نوبت به من رسید، آقا، عرض می‌کنم که من قوه و بنیه ندارم، اما وقتی که آن مسائل معنوی، آن روحیات من تحریک می‌شود، من از شما سرلشکر فوادم بیشتر است. [خنه همگان] حالا اجازه بدید، من با آن مرد [اشاره به دادستان] کشتی می‌گیرم. اگر من او را زمین زدم که خوب؛ و اگر زمین نزدم و زمین خوردم، مجازات می‌شوم. [خنه شدید حضار] حالا بدقدری در من قوه زیاد شده که می‌بینید من آقا مریض هستم و بنیه ندارم. حالا این قوه از کجا آمده، قوه معنوی و قوه ایمان است. ما رفتیم از زردبان بالا. همین طور که فرمودند، جست‌وخیز کردیم. آن خانه همسایه خانه قدیمی بود که هیچ کس در منزل نبود. از دیوار چهارمتری بالا رفتیم، ایوانی بود که متصل به دیوار نبود. ولی با جست‌وخیز رفتیم وارد ایوان شدیم. [دکتر مصدق کلمه «جست‌وخیز» را با لحن و ژست مخصوصی ادا کرد، به طوری که موجب خنده شدید حضار و حتی اعضای دادگاه و دادستان و شخص دکتر مصدق گردید.]

آنهایی که در اصل ۴ برای غارت خانه کشبک می‌کشیدند ما را دیدند و چیزی نگفتند. خلاف عرض نکردم. بخدا، واقعا به چه چیزی قسم بخورم که شما باور کنید؟ به سر شاهنشاه قسم. زیرا آنها آمده بودند اسباب ببرند آمده بودند غارت کنند. ما را دیدند و هیچ نگفتند. این از نظر عقیده به ما که نبود. به جان ما که قصدی نداشتند. آنها نیت غارت داشتند. آنها مترصد بودند که در این خانه چه موقعی باز می‌شود تا بمقتضود روند. ما رفتیم در آن ایوان خانه مجاور. اتفاقاً در آن خانه بسته بود. یکی از همراهان که زوروش زیاد بود یک تکان بدهد داد و در باز شد. از آن راه به طبقه اولی آن خانه وارد شدیم. بعد همراهان گفتند: «خوب؛ اینجا نزدیک است و ما را دیده‌اند. پس باید تغییر مکان داد.» دیدم که حرف صحیح می‌زنند. گفتم: «چه باید کرد؟» گفتند: «این دیوارهای خانه مجاور اینجا کوتاه است. از این خان به خانه دیگر برویم.» رفتیم. بنده دیواری را دیدم و از دیوارهای معمولی که از ۲/۵ متر مستجاوز نیست بود. گفتند: «قلب می‌گیریم. دو نفر می‌روند آن طرف؛ بعد شما هم با قلاب بیاید سر دیوار. از سر دیوار آن دو نفر که آنجا هست شما را می‌گیرند.»

رتیس: خانه کی بود؟

دکتر مصدق: والله نمی‌دانم. خانه مجاور خانه من بود.

رتیس: همراهان شما در این ساعت چه کسانی بودند؟

دکتر مصدق: مهندس زیرک‌زاده، مهندس حسینی، مهندس رضوی، دکتر شایگان، مهندس معظمی وزیر پست و تلگراف، دکتر صدیقی وزیر کشور، جمال ملکونی معاون اداری نخست‌وزیری و آقای نریمان، اینها همراهان من بودند.

رتیس: اسم آن خانه را بفرمایید.

دکتر مصدق: به سر خودتان نمی‌دانم. خانه مجاور. پرسیدم به خانه دوم رفتیم. در خانه دوم گمانم صاحب خانه بودند و مسکونی بود. گفتند: «اینجا کالی نیست؛ برویم خانه سوم.» این خانه سوم نشانی آن ایمن است که یک در به طرف جنوب کوچه کریم‌آقا دارد، یک در هم به طرف کوچه در خیابان کاخ. رفتیم در این خانه در طبقه اول. به هر حال زیرزمین نبود. آنجا نشستیم. بعد از مدتی آمدند در زدند. خانه مسکونی نبود، سرایدار خانه رفت دم در و آمد گفت که «می‌خواهند آب ببرند.»

اینجا این توضیح را عرض کنم که چه شد از خانه دوم به خانه سوم رفتیم. این خانه دوم دری در کوچه بوذرجمهری دارد و دیوارش در کوچه بوذرجمهری است. من رفتم دری که در کوچه بوذرجمهری بود دیدم یک عده ملت آنجا ایستاده بودند؛ برای اینکه نهم اسفند از آنجا به ستاد ارتش رفتم آنها همه جا را گرفتند که اگر خواستیم فرار کنیم این خائن را بگیرند. وقتی دیدم این جمعیت ایستاده تصمیم گرفتیم به خانه سوم برویم. گمان می‌کنم ساعت ۸ بود که سرایدار رفت دم در. گفت: «آمده‌اند آب بپزند.» گفتیم: «تکلیف ما چیست؟» گفت: «بروید زیرزمین.» ما رفتیم.

شب در آنجا بدون غذایی بسر بردیم. فقط آن مستخدم از آن تک‌های ناشی که توانسته بود بخورد و در دستمالی بود که پر از نان خشک بود، از آنها دو تا آورد به من داد. گفت: «می‌خورید؟» گفتیم: «مرحمت کنید، می‌خوریم.» بعدیگران هم داد با یک لیوان آب. ما تا اذان صبح در زیرزمین باقی بودیم. اذان صبح گفتیم باید برویم، زیرا ممکن است این خانه متعلق به کسی باشد که شاید راضی نباشد در اینجا باشیم. چرا اینجا بمانیم که اینجا را هم بمباران کنند؟ از این خانه اول آفتاب بیرون آمدیم. از کدام در؟ از در جنوبی که به کوچه کریم‌آقا متصل است. آن کوچه را پیچیدیم و به کوچه بزرگ بوذرجمهری که مقابلش اصل ۴ است رسیدیم.

در آنجا انشعاب پیدا شد. یعنی نه انشعاب به معنی حقیقی خودش. البته این چند نفر نمی‌توانستند در یک جا بسر برند. یک دسته به خیابان پهلوی رفتند. مهندس معظمی چون خانه مادرش در آن کوچه مقابل این کوچه کوچک بوذرجمهری است که منتهی به خیابان حشمت‌الدوله می‌شود منزل داشت. این خانه را خود من ساختم در ۱۳۱۴ و به وجدانی دادستان دیوان کشور به ۱۴ هزار تومان فروختم. به در خانه که رسیدیم کی بود؟ دکتر صدیقی، دکتر شایگان و من و مهندس معظمی. مهندس معظمی البته از این راه که آمد ما هم تبهیت از او کردیم. نظرش آن بود که به خانه مادرش برود. ما کجا برویم؟

او در زد و در را باز کردند و ما هم چون جایی نداشتیم... من با همین رب دوشامبر بدون کت و بدون لوازم دیگری از خانه حرکت کردیم. اگر مثلاً من می‌خواستم فرار کنم یا این لباس هر کس مرا می‌دید می‌گرفت. مهندس معظمی که وارد خانه خانم مادرش شد ما هم پشت سر ایشان رفتیم. حالا مهندس معظمی چه بکنند؟ بگویند: «بسیرویم؟» خوب، بمانیم دچار محظور است. از ما پذیرایی کرد. ما رفتیم. چون خانه مال خود من بود و از ساختمان و اطافهای مسبق بودم و خانم دکتر معظمی، والدۀ دکتر معظمی در آن جا نبود و هیچ کس هم غیر از یک سرایدار نبود، من به عادت سابقه پلکان را گرفتم و رفتم در اطاعتی که خودم در آنجا منزل داشتم نشستم.

حالا من صاحب خانه شدم و آنها هم پشت سر من آمدند. بعد مهندس معظمی گفت: «من یک تلفنی کنم به آقای شریف‌امامی که ایشان بیایند اینجا.» گفتیم: «بهر کس مایلید تلفن کنید.» باید عرض کنم که مطلقاً در خیال اختفا نبودم. به جهت اینکه من کاری نکرده بودم که بتراسم. مهندس شریف‌امامی آمد. گفتیم: «آقای مهندس شریف‌امامی، ما می‌خواهیم از اینجا برویم. به هیچ وجه نمی‌خواهیم زحمتی برای شما فراهم کنیم. ولی چه وقت باید باشد، آن وقتی است که ساعت ۸ بعد از ظهر باشد که ما را آن ملت - توضیحی نمی‌توانم برای آن ملت بکنم - از بین نبرد.» گفت: «من به نخست‌وزیر می‌گویم.» گفتیم: «بسیار خوب. می‌خواهیم از اینجا برویم.» گفتیم: «اولاً اهل اختفا نیستیم. آن هم با این لباس. ما تاها را هم به سلامتی حضرت عالی خوردیم.»

سه ساعت بعد از ظهر آمدند در زدند. رفتند دم در. گفتند: «چه می‌خواهید؟» گفتند: «آمدیم این خانه را جستجو کنیم.» نوکر آقای مهندس معظمی گفت: «بیایند؟» گفتیم: «تشریف بیاورند.» آمدند گفتند: «ما رفتیم منزل برادر آقای مهندس معظمی آنجا را گردش بکنیم. کردیم بعداً گفتند اینجا بیاویم گردش بکنیم ببینیم کسی هست یا نیست.» گفتیم: